ما شاء الله لا قوة الا بالله

يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة وجاهدوا في سبيله لعلكم تفلحون

سلسلہ منظومہ
خاندان عالیشان نقشبندیہ مجددیہ
علی اربابہا السلام والتحیہ

۱۲۹۹ھ

در مطبع نظامی واقع کانپور محلہ پٹکاپور مطبوع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ ذی الفضل العظیم الرحمن الرحیم والصلوٰۃ والسلام علی احمد المجتبیٰ رسولہ الکریم وعلی آلہ واصحابہ واتباعہ واحبابہ اجمعین الی یوم الدین

خداوندا بحقِ سرورِ ما — محمد مصطفیٰ پیغمبرِ ما

بحقِ حضرتِ صدیقِ اکبر — وفا پروردۂ ضمنِ پیمبر

بحقِ بحرِ علم و کانِ احسان — چراغِ محفلِ اصحاب سلمان

بحقِ قاسم انوار صدیق — حقیقت محرمِ اسرار صدیق

بحقِ وارثِ صدیق و جنید | خطابش صادق و نامش جعفر

بحقِ بایزید آن غوثِ بسطام | ز انوارش منور روم تا شام

بحقِ بوالحسن آن قطبِ عالم | سمی مرتضیٰ شیخِ مکرم

بحقِ بوعلی پیرِ طریقت | بہارِ فقر و عرفان و حقیقت

بحقِ شیخ ابو یعقوب یوسف | جمال افزای اربابِ تصوف

بحقِ خواجہ عبد الخالق ما | کلیدِ گنجِ حکمت کانِ معنا

بحقِ خواجہ کو عارف آمد | ز سرِ کُنتُ کنزاً واقف آمد

بحقِ خواجہ محمود نامی | ولایت منصبی والا مقامی

بحقِ کاشفِ انوارِ عرفان | علی رامیتنی خواجہ عزیزان

بحقِ خواجۂ بابا محمد ۔ مشیخت پایۂ ارشادِ مسند

بحقِ آنکه نامِ او امیرست ۔ مکمل عارف و کامل فقیرست

بحقِ خواجۂ مشکل کشائی ۔ بهاء الدین طریقت پیشوائی

بحقِ قطبِ ارشادِ زمانه ۔ علاء الدین حقیقت آشیانه

بحقِ آنکه یعقوبست نامش ۔ فروغِ دیدۂ عرفان مقامش

بحقِ ناصر الدین خواجہ احرار ۔ عبید الله نورِ چشمِ اخیار

بحقِ آنکه زاهد نام دارد ۔ شرابِ معرفت در جام دارد

بحقِ شاه معنی خواجہ درویش ۔ بحق پیوستۂ وارستہ از خویش

بحقِ خواجگی کو حق نشان بود ۔ بعالم یادگارِ خواجگان بود

بحقِ حضرتِ حق آگہِ ما — جنابِ خواجہ باقی باللہ ما

بحقِ حضرتِ قیومِ دوران — سمیِ مصطفیٰ محبوبِ یزدان

بحقِ جانشینِ صدرِ قیوم — جنابِ خواجہ مجدالدین معصوم

بحقِ نقشبندِ آن حجۃ اللہ — ابو القاسم علیہ رحمۃ اللہ

بحقِ آبروی فقر و ارشاد — زبیرِ آن قبلۂ اقطاب و افراد

بحقِ مشرقِ صبحِ ولایت — ضیاء اللہ پیرِ باہدایت

بحقِ خواجۂ ما شاہ آفاق — نمک‌ریزِ جراحت‌های عشاق

بحقِ فضلِ رحمن قبلۂ ما — کہ آمد حضرتِ او کعبۂ ما

الٰہی ظلِ او ممدود تر باد — پناہِ او جہان را بیشتر باد

بامدادش ز خود آزاد گردان	گرفتارِ خودم کن شاد گردان
شهودِ خویش کن یارِ کرامت	بحالِ ما فکن چشمِ عنایت
ز احوالِ تباهِ خود چه گوییم	ترحم کن اگر بد یا نکوییم
تهی دستیم از فقر و ریاضت	گنهگاریم بی زهد و عبادت
ولی با این تباهی در تباهی	تهیدستی و عصیان و شگاهی
بدستِ دوستِ چون سنت دانیم	نگاهِ فضلِ احسن فضلیانیم
دگر یادِ کسی واکرد دلها	ز جذبِ عشق دارم تاب و تبها
بمدحت خوانیش طاقت ندارم	ولی مجبور از جوشِ بیانم
چه گوییم وصفِ او الله اکبر	حبیب الله محبوبِ پیمبر

جمالِ مصطفی در سینهٔ او
جلالِ کبریا آئینهٔ او

صفای سینهٔ صدیقِ اکبر
همه آئینهٔ صدیقِ اکبر

لسانِ ناطقِ فاروقِ اعظم
بیانِ او همه از دوست ملهم

نگاهِ چشمِ ذی النورین عثمان
نه بیند از حیا جز روی یزدان

توانا بازوی کرار حیدر
ز آلِ قرة العینِ پیمبر

دلِ خواجه بهاء الدین الحق
دماغِ شاهِ جیلان غوثِ الحق

نظام الدین محبوبیتِ او
همه احمد لقب مستیِ او

بود هر چند او خود بی نشانی
نشانی دارد از هر خاندانی

بود او رافعِ دشواریِ ما
دوای شافیِ بیماریِ ما

نباشد درد ما را هیچ درمان | مگر تیر نگاهِ فضلِ رحمن

مدّ الله تعالی ظلال جلاله و عمّ الرفق بنا الله ببرکته و افضاله

هرگز نرسی بی مددِ پیر بجایی
بی زورِ کمان ره نبرد تیر بجایی

وجه مهر و دستخط

برای سند انجمنی که کتاب هذا مطبوعه مطبع نظامیست مهر و دستخط مهتمم ثبت گردید

العبد [illegible] بن حاجی محمد روشن خان مرحوم حنفی بقلم خود

محمد روشن خان حنفی [illegible]
محمد عبد الرحمن بن حا[illegible]

ماشاءاللہ لا قوۃ الا باللہ

از تصانیف حاجی الحرمین الشریفین جناب مولانا شاہ ضیاء اللہ شیخ نقشبندی اہل زمان

نسب نامہ کلان

و نام تاریخی

مکتوب ضیائی

۱۲۸۹ھ

بفرمائش رئیس والا شان منشی سلطان محمد خان صاحب علیخان بہادر سلمہ الرحمان

در مطبع محمدی واقع لاہور مطبوع گردید

سنه ۱۲۹۳ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

خالقی که بیک نقطه کن فکان تخلیق ارض و سما و ما فیهما را باین همه نکات بدیعه و نقوش صنیعه آراسته و دیوانکده بشتاق
لطفیا مضا، کنت کنزا مخفیا فخلقت الخلق لاعرف بهم نافذ بود و قابل حمد و ثناست و رهبری که
طریق مستقیم ایمان کامل و صراط روشن اثبات وحدانیت عزوجل بذات قدسی صفاتش از تکدر اقوال کفر و ضلال
صاف تر گردیده و غبار الواث پرستش اصنام و اوثان باطله بروانی آب طهور معجزات باهرات و اقاویل کرامت شمایل و حجج
که احدی را خار شکوک دامان یقین پاره نسازد و پاک شست الیق بالتحقیق و سزاوار حقیق منعوت خدا حضرت
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و احبابه و اتباعه و سلم الی یوم الدین است پس بر و فقرا دو جهان
ضیاء الله فخری قادری حنفی خواست که گوهر بی بهای حیات ناپایدار را گل اندوده تذلیل و فعل عبث
نساخته آبروی این خذف پاره چند که از سر نگاه طبع ناقص برآمده و باسم تاریخی مکتوب ضیائی ۱۲۹۳ موسوم گشته
همسلک دریای حالات متنوعه خلائق بعبارت سلیسه که خاطر بشر افراد خاص و عام شود قلمبند نموده کار نهاده خاطر فاتر را
بر روی کار آورده و مدعا اصلی نگارستم و رونمائی این نگارستان مستوره از مخفیات ساخته ام و بالله التوفیق و منه المبدء و الیه
المآب چون خالق کن فکان و خلاق دو جهان خواست که ظهور قدرت کامله خود نماید نور حضرت در عالم فخری
آدم بمقتضای اول ما خلق الله نوری آفرید و بعد از ان نور هیجده هزار عالم را پیدا گردانید و از ان هیجده هزار
عالم انواع انسان را اشرف المخلوقات ساخت و دلیل این نسبت که در حقش فرمود و لقد کرمنا بنی آدم و هیچ گروه را
و نفخت فیه من روحی و در هیچ گروه پیغمبر و کتاب نفرستاد مگر آدمیان را و هیچ گروه را اسلام نکرد مگر آدمیان را و تکبیر را
دولت دیدار نصیب نگردد مگر آدمیان را و هیچ گروه را مسجود ملائک نساخت مگر آدم را آدمیان بودند که قوت محبت
خویش و بزرگی همت خویش طاقت فراق نداشتند بدنیا از دل الشان حجاب برداشت و بعضی از چشم شان حجاب
برداشت تا در دنیا جز وی را نخواستند و در عقبی بجز وی ننگریستند و این نکته از کتاب ما زاغ البصر و ما طغی آموخته
بیان آفرینش ابو البشر و فرزندان آدم از ابتدای عالم تا محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم میکنند

بیان آفرینش

الضاد
ایضاً
اللام
ایضاً
الضاد
الطاء
الغین
الظاء
العین
المیم
اللام مع الالف
الفاء
القاف
الیاء
النون
الکاف
الواو
الہاء

شیث پیغمبر مرسل بوحی بود و ولی عهد آدم علیه السلام بود پنجاه صحیفه از برای او فرود آمده نهصد سال عمر وی
بود پدر همه آدمیان است و از هر یک نسل بقیه آدم علیه السلام در طوفان انقطاع یافت بعد از آن که دوازده سال
در دنیا بسر برد و روی بعالم آورد و در تاریخ غیاثی بنظر باید که فرزندان شیث علیه السلام انوش بن شیث ابن
آدم یا در روی حوا بود و چون شیث صد و چهل ساله شده بود حق تعالی او را انوش داد که بعربی یعنی صادق ست و اشرف
اولاد در تاریخ جعفری مذکورست اول کسی که داد صدق داد امر بصدق نمود آن بود بروایت یهود و نصاری عمرش
نهصد و شصت و پنجسال بوده است حضرت علی فرمود که مادر وی قتیبه بنت کنا بود و چون انوش نهصد ساله شده بود او را
حقتعالی مهلائیل عطا کرد و بعد از وفات پدر خود متعهد ریاست بنی آدم شد آغاز عمارت بابل او کرد بنای شهر با بویش
قیام نمود باتفاق صاحب جعفری جویها و رودها و خاها ببرون آورد و خوردن گوشت ماهی اختراع اوست حق
تعالی او را چهل پسر داد حضرت علی بنظر باید که نام مادر مهلائیل تحته بنت شنون بن لطیل بود و آن مهلائیل را با اولاد خود
بروی زمین فساد افتاد و بلهو مشغول شد فرزند مهلائیل با فرزند قابیل در ظلم و تعدی جباری بود ند اول ظلم جبا

در ردی زمین لظہور الشان حتّٰی بوذ اتفاق یکدیگر اجماع کردند و مہطل ابن شیث ابن آدم در میان خود ہا پادشاہ کردند بعدہ انتقام ازین ظالمان و رہزنان و جابران کشیدند چون مہلائیل شصت
سالہ بود یارد تولد شدہ بود و در بحر الانساب نوشتہ چون یارد کہ متولد شد عمر مہلائیل جہت حق پیوست چون او را دفن کردند از اطراف جہان خلق بدید قبر مہلائیل مے آمدند و باز
میگشتند و بدید با زمی بردند ابلیس ملعون مجال یافت بیامد و فرزندان او را گفت کہ میخواہید کہ نعمت خاندان شما نرود گفتند چہ کنیم گفت کہ صورت کنید مانند مہلائیل و در خانہ بنہید و
جامہ ہائی زر بپوشانید و نقاب از روی او فرو گذارید تا کہ ہر یک بیاید از زیارت باز گردد ....

عہ اخنوخ یعنی ادریس ع لقب آنحضرت است در روضۃ الصفا نوشتہ آنجناب در وقت وفات آدم علیہ السلام صد سالہ بودند یعنی ۱۰۰ صد سالہ گفتہ اند ادریس ع بعد وفات آدم علیہ السلام بدویست سالہ مبعوث گشت و صد و پنج سالہ بدعوت خلق پرداخت حضرت علی پیغمبر باید کہ مادر ادریس ع دم است بنت بیان بن آدم علیہ السلام پیغمبر مرسل بود بروی سی صحیفہ منزل شدہ بود ۳۶۵ صد و بست سالہ بود کہ او را حق تعالی متوسلخ روزی کرد ص

متوشلخ مادر کنیه بود بن کوحل بن جونک بن حنابن آدم فرزندان کلان ملک سام حضرت علی رضی فرمود که نام مادر او ملک بود و مادرش عربان نام دختر عم ابن متوشلخ است و ملک شام و حجاز و
کرمان در سلطنت او در آمده بود مر او را فرزندی بود نام او یوق جمیل بود او را دوست داشتی آن فرزندش او فوت شد و او را بربط بساخت بر فرزند خود و در گردن آویخته می نواخت چون نود
ساله شد حق تعالی او را نوح علیه السلام عطا کرد که عمر او هفتصد و هفتاد و سال بود که فوت شد کذا فی بحر الانساب

متوشلخ ابن ادریس
پیغمبر علیه السلام

لامک — براکیل

نوح نبی اسد او لو العزم بود و نام او شاکر بود بواسطه بکائی .... بسیار و از نوحه بیشمار بنوح ملقب گشت و نکاح خواهران حقیقی که در وقت آدم
درست بود در وقت ایشان باطل گردید آخر طوفان هلاک .... گشتند مگر آنانکه بهمراهی ایشان در کشتی سلامت ماندند سه فرزند داشت حام و سام
و یافث یافث در عرب سام در فارس و روم و ساکنان هر دو .... جا همه از اولاد سام اند و چین و هندوستان از فرزندان حام و سام و مادرش
حیوش بنت براکیل بود و چون نوح صد و پنجاه ساله شد حضرت عزوجل بر وی وحی فرستاد اما نوح در عهد باران مبعوث شده بود و نام بتان ایشان یغوث و یعوق بود و نسر و نوح علیه السلام
نهصد و پنجاه سال خلایق را دعوت کرد و ایمان نیاوردند و صحیفه های آدم و ادریس علیهما السلام تصدیق نکردند پس خدای تعالی بر ایشان عذاب فرستاد یعنی طوفان جمله هلاک شدند و آنانکه ایمان آوردند
در کشتی بودند نجات یافتند مدت طوفان ده سال بود و بروایتی هفت سال ابو النصر گوید که پسر چارمی مسمی کنعان در طوفان بهمراهی کفار غرق شد و نوح علیه السلام را یک دختر هم بود که در کشتی
در آورده بودند نوح علیه السلام گفتند که ما هر چهار در کشتی بار کنیم نوح علیه السلام را که دختر بود فرمان شد که دختر خویش را در حجره با دختر چنین کرد هر چهار بیک صورت شدند که نوح علیه السلام تشخیص
اهل کشتی و نوح علیه السلام با چهار دختر و سه پسر بودند و باز همه عالم از ایشان متولد کما قال الله تعالی وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ و تابوت آدم علیه السلام و حضرت حوا نیز در کشتی بود و بعد
طوفان عمالیق تابوت ایشان را از کشتی فرود آورده در زمین بلاغنه دفن کردند و آن عمالیق از فرزندان یافث بودند و عمر یکهزار و چهار صد سال بود که رحلت کرد و قبر او در شام است در

سنه ... شاک بعضی شکایت کننده اما اگر باک بودی مناسب تر شدی که بعضی نگار است فقیر الله عفی عنه

بحر الانساب نوشته که هشتاد تن زن و مرد بدو ایمان آوردند نوح علیه السلام در حق کفار دعا کرد حقتعالی نوح علیه السلام را فرمان داد تا درخت شلخ بیارند چون از آن چوب کشتی
ساخت طولش ششصد گز و عرضش پنجاه گز و ارتفاعش سی گز و سه طبق داشت یکی جهت حیوانات و یکی جهت آدمیان و یکی جهت طیوران خدا تعالی طوفان فرستاد نخستین از کشتی نوح از
کوفه بر روی آب روان شد و مشهور است شش ماه آب از زمین برمی آمد و می بارید نوح علیه السلام با هشتاد تن در ماه رجب در کشتی سوار گشت طوفان آب تا تمام ربع مسکون بگرفت و از سر همه
کوههای جهان درگذشت بفرمان خدا تعالی کشتی نوح علیه السلام دو نوبت از مشرق بمغرب رفت پس بسوی کوه جودی بحدود موصل قرار گرفت نوح علیه السلام در عشره محرم از کشتی بیرون آمد
و آبادیها ساخت معروف بصوت السماین باب از تواریخ ابراهیمشاهی در معموری بلاد هند تحقیق آنست که مملکت هند مانند دیگر ربع مسکون از وجود فرزندان آدم علیه السلام صفت معموری
پذیرفته است و شرح این اجمال آنست که عالم بعد طوفان نوح علیه السلام برسه پسر نوح سام و حام و یافث آبادی گرفت بحکم خالق ارض و سما باطراف ربع مسکون گشت کاری امر فرمود ذکر فرزندان
بن نوح علیه السلام که وصی اکبر اولاد بود و او را و وارده پسر بهم رسید ارشد و ارفخشد و ثمود و عاد و قبط و فحطان و سیامک و فارس و عروق و پهلو
و سام و مغان سیامک جانشین پدر خود گردید بعضی بارشد میرسانند و از ارفخشد کیومرث که جد پادشاهان عجم است بهم رسید و از آن شش پسر بوجود آمد و دیگران بهر ملکی که رفتند آن ولایت
بدلیشان موسوم گشت و بعضی برین عقیده اند که یکی از پسران نوح علیه السلام را عجم بود و عجمی مراد از اولاد اوست و اولاد ارشد سیامک و هوشنگ است که ملوک عجم تا یزد و جرد شهریار جمله از صلب
اویند دیگر فرزندان یافث ابن نوح علیه السلام بموجب حکم پدر روی بجد مشرق و شمال نهادند و در آن ملک از فرزندان او پدید آمدند ارشد اولاد ترک بود و جمیع ترکان روزگار از مغل و ختا و
ترکان ایران از نسل اویند و پسر دوم بالنسبت چین نام ملک چین بدو منسوب است و پسر سوم فرزند بالنسبت اروس که فرزند او سر حد ملک تا تار ظلمات فرو کش خود کرد آباد و آن ساخت اهل مصر که
مشک و عنبر و سقلب اند از نسل اویند ذکر فرزندان حام ابن نوح علیه السلام معموری مملکت هند بر نسل اخطبار حام بامر پدر عالیمقام متوجه ارض جنوب گشت و در معموری آن ملک سعی نموده و شش
فرزندان بوجود آمدند یکی هند دوم سند و سوم حبش و چهارم زنج و پنجم بربر ششم نوبه بممالک مذکور رقیام ایشان موسوم گشت اما پسر حام ارشد که هند نام داشت بملک هند
رفت که بدو منسوب است سیاحت را بمعموری گذاشت و برادرش بملک سند فرو کش گشت ٹهٹه و ملتان باسم آنها یعنی فرزندان خود بنا کرد چهار پسر بهم رسید که یکی از آنها پورب نام داشت دوم

بلس سوم دکن چهارم نهروان هر یکی دیاری که تمام مشهور است بنام ایشان آباد کردند هند را شه پسر بوجود آمدند ملک دکن بر ایشان قسمت کرد که باسم آنها است رست

کهتر تلنگ و این قوم در ملک دکن موجود اند آنها از نسل اوشان اند و نهروان را نیز سه پسر بوجود آمدند بهراج و کنباج و مالراج نام گذاشت و شهر تمام آبادان ساختند

و بنگ را فرزندی پدید آمد ملک بنگاله با و معموری پذیرفت پورب بن هند را که او لاد ارشد بود چهل و دو پسر بهم رسید و در اندک فرصتی اولاد ایشان بسیار شدند آنگاه یکی را

از میان خود پسری بر داشته در انتظام ملک سعی ورزیدند و او را دشته نام اوکشن بود ذکر حکومت کشن پوشیده نماند اول کسی که در ملک هندوستان قدم بر مسند حکومت داشت کشن بود نه

کشن مشهور که اهل هند برای او فسانه های بدیع ساخته اند و بحکایتهای سو و کار خود پرداخته اند و معبودیت برداشته این کشن مردی بود عاقل و فرزانه و شجاع جوان عظیم بخت بوده

است طاقت سواری داشت برای سواری اندیشه صحیح بفرمود تا پیل وحشی بدام آرند هند پیل را رام کرد آنگاه بر و سوار شد و بعهد او براهمین نام شخصی از نسل بنگ بن هند ظاهر

شد بسیار دانا و خردمند کشن او را وزیر خود ساخت اکثر صناعت و شتی مثل درودگری و آهنگری این بدانش براهمین پیدا شده و بعضی بر آنند که نوشیدن و خوردن نیز

از وی بهم رسید و در آن اوان اول سکه شهر در ملک وهن آباد کرد او بود چون از عمر کشن که معاصر طهمورث بود چهار صد سال بگذشت جهان از پدرود کرد در عهد او قریه آباد گردید

سی و هفت پسر از وی بوجود آمده اول ارشد او مهاراج را جانشین شد بعد از آن کیوان راج بعد از آن ولد مولراج علی هذا القیاس در نسل ایشان حام بن نوح علیه السلام

بقول بعضی مورخان پیغمبر مرسل است تمامی سیاهان از نسل او اند گویند که روزی نوح علیه السلام خفته بود و ستر عورت او ظاهر شده بود حام بر آن بگذشت و نپوشید خندید حق تعالی

بدان سبب پیغمبری از نسل حام برد پس یافث بگذشت و بپوشید اما نخندید و سام بگذشت حق سبحانه تعالی بدین سبب نسل او را به پیغمبری رسانید نقل است از تاریخ گزیده

فرزندان حام هند و سند و زنج و حبش و قبط و کنعان و نوبه و کوش و بربر و یافث را هفت فرزند اند نام ایشان این است سقلاب روس غور ترک تیشخ چین کماری

یافث بن نوح علیه السلام از اولاد او بوجود آمد و یاجوج و ماجوج اند که در بعضی تاریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجای رسی شش ماه روز باشد و شش ماه شب آنجا

خوان بود و نزدیک است سد سکندری که یاجوج ماجوج مانند آدمی اند عادت دیو و دد دارند بجز صید کردن صفتی ندارند و ایشان از کاری که باشند بکدیگر گزیده اند و خراب کنند و

تراند رنگ ایشان سفید است مانند برف و بینی ندارند چشمان خورد دارند موی خرد بر سر ندارند و درازی قامت ایشان مانند یکدست و عمر ایشان از سایر بنی آدم درازست و اطراف شمال
میباشند که سرما و برف در آنجا بسیارست و در **تاریخ غیاثی** نوشته که فرزندان **سام** بن نوح علیه السلام اسود و فارس یقین تورح لاد و شام روم و ام او بلم کیومرث اسم ام النوح
قنوش بنت کابل بن محراییل است اخنوخ عمر او ششصد و پنجاه سال بود و قیل یکهزار و پانصد کان مع نوح علیه السلام فی سفینة اربعون رجلا و اربعون امرءة فلما
نفرجوا من سفینة ماتوا کلهم الا اولاد نوح سام و حام و یافث کما قال الله تعالی وجعلنا ذریته هم الباقین فتولد هی کثیرا فالعرب والروم والفارس کلهم من
اولاد سام والحبش والسند کلهم من اولاد حام و یاجوج و ماجوج والسقلاب والترک من اولاد یافث هکذا فی بستان ابواللیث و علما سیر و تواریخ از ابن
عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که مردم بعد از برآمدن از سفینه نوح علیه السلام که مجموع ایشان هشتاد تن بوده اند و اطراف بابل که در طول ده روز و دوازده فرسنگ است نزول
کردند اساس توطن در آن سرزمین نهادند بعد از توالد و تناسل جمعی کثیر از ایشان بوجود آمدند **نمرود** بن کنعان بن حام پادشاه ایشان شد و بعد از آنکه ملت کفر رسم طغیان در میان آمد اختلاف
و تفرقه با اخوان ایشان راه یافت هر یک بناحیه افتادند و زبان مختلف گشتند جمعی از ایشان که اولاد سام بن نوح بشدند زبان عربی بالهام الهی وضع نمودند و در زمین برکت و قرین
مداین سکونت کردند اول کسیکه در زمین زراعت کرد و نخل نشاند ایشان [illegible] را عمالقه و عمالیق گویند زیرا که از اولاد عملاق بن ارفخشد بن سام بن نوح اند و عمالقه را بعد از مدتی بسط عظیم
در اموال و املاک و ولایات دست داد ما بین بحرین عمان و حجاز تا شام و مصر در تحت تصرف ایشان در آمد حجاز و شام و غیره و مصر همه در باب ایشان اند پادشاه در زمین حجاز ارقم
ابی الارقم شد نام مادرش **عروه** بنت **براکیل بنت محراییل بن اخنوخ** نبی علیه السلام است در میان فرزندان او نوزده زبان بود **نوح** علیه السلام اقالیم در میان
فرزندان خود سام و حام و یافث قسمت کرد پس اقلیم دوم ترکستان و شمال است اقلیم سوم و جنوب برای حام داشته شد که جزیره من جزایر سند و عرب است داخل هند اما عرب داخل هند است
یا که اقلیم سند و عجم مر سام را چون سام دو صد ساله بود و او را خدای تعالی ارفخشد عطا کرد و عمر او ششصد سال بود که رحلت فرمود قبر او در شام است در بحر الانساب نوشته که سام بن
نوح علیه السلام بقول بعضی مورخان پیغمبر مرسل است اکثر انبیا جمیع اهل ایران از تخم او یند او را پنج پسر بود و عابر نام بقول بعضی صالح علیه السلام و فرزند عابر هود علیه السلام بود خدای تعالی او را قانع

ابراهیم علیه السلام سفید چهره بود چشم کشاده و بینی بلند و رویش بوجهی گویا در شکر
و در نسب نامه نوشته که حضرت اسماعیل النجار در زمین پیدا شده در مکه معظمه
علیه السلام و اسماعیل علیه السلام خانه کعبه بنا کردند سنگ از پنج کوه آوروند
جبرائیل علیه السلام ایشان را تعلیم کرد که مناسک حج بجا آورند و نیم در شب خواب دید
الله تعالی گوسفندی را فرستاده مهتر اسماعیل علیه السلام چون زن خواست
سیده بمرد و سالمی نام دختر حارث بن مضاض باز نکاح کرد و عمالیق را از
اسماعیل زنده بود که حضرت هاجره از دنیا نقل کرده حضرت هاجره
در النجاد داشتند در بحر الانساب نوشته که اسماعیل علیه السلام نبی
وفات یافت ۱۲

۱۷

ارغ
ارغو هم گفته اند

حذاست در **تاریخ عیانی** نوشته که مصر بن عمران والجرهم پادشاه ایشان بودند
ساکن شدند و مهتر اسماعیل علیه السلام زبان عرب از ایشان آموخت و مهتر ابراهیم
از طور سینا و کوه ساد و کوه لبنا و کوه حری و کوه حره چون خانه کعبه تمام شد
که فرزند را قربان کن یعنی اسماعیل علیه السلام را چون فرزند را برای قربانی بیرون آورد

۱۸

دختر مضاض بن عمر الجرهمی سیده نام بود مهتر اسماعیل را از و فرزند بسیار شدند چون
حجاز بیرون کرد و هر که بر ملت و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام بود ماند و حضرت

شاروح

را در حجره داشتند چون حضرت اسماعیل بصد و سی سال رسید نیز نقل کرد و او را هم
بود و بلغت عرب در مکه چون عمر او هفتاد ساله شد قیدار بزاد و در عمر صد و سی و هفت

۱۹

ناخور

۲۰

تارخ
عرف آزر

کاتب این کتاب ...
خالصه کرد در فی المدارک ...
... ابن ...

این الیاس غیر الیاس نبی است

فائده اسما انبیا که در قرآن مجید مذکور اند بست و پنج اند محمد صلی الله علیه وسلم و آدم و ادریس و نوح و هود صالح ابراهیم و لوط و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف ایوب شعیب موسی هارون یونس داود و سلیمان الیاس الیسع زکریا یحیی عیسی و ذو الکفل

۲۲
اسمعیل علیہ السلام
۲۳
قیذار
۲۴
جمال
۲۵
ثابت
۲۶
سلامان
۲۷
ہمیسع
در بعض النسخ موسیع ۱۲
۲۸
اود

٣٤
الیاس
٣٥
مدرکہ
٣٦
خزیمہ
٣٧
کنانہ
٣٨
نضر

ازو بوجود آمد عبد الله در حال حیات پدر درگذشت و از نسل وی کسی نماند دوم عبد الرحمن مادرش رومان بنت حرب بود و ازش و عایشه رضی الله عنها نیز ازو بوجود آمد و در سنه ثلاث و خمسین درگذشت
سوم محمد مادرش اسما بنت عمیس بود و اسما اول زوجه جعفر طیار بود و در ترجمه **خیر البیان** نوشته که آنجناب در ایام جاهلیت دو ازواج داشت یکی اسما ذات النطاقین بنت عبد العزی عبد الله
ازو پیدا گشت و دیگر مادر عبد الرحمن و عایشه رضی الله عنها ازو بوجود آمدند صدیق اکبر در زمان اسلام دو ازواج بغیر اخویش اختصاص داشت یکی اسما بنت عمیس ازو محمد تولد شد که
مربی او علی کرم الله وجهه بود دوم حبیبه بنت خارجه ابن زید الانصاری این بوقت صدیق اکبر رضی الله عنه حامله بود دختر در آورد و در **خلاصة الاخبار** مشهور بلقبه صدیق اکبر
واسم امة الخیر بنت سلمه بنت صخر بنت عم ابو قحافه **ذکر حضرت عمر رض** حضرت عمر رض را شش پسر بود اول عبد الله و حفصه که زوجه مطهره حضرت محمد مصطفی بود با هم از مادر عبد الله
واو با پدر هم بکودکی مسلمان شده بود تا زمان عبد الملک و مروان در حیات بود و هشتاد و چهل سال عمر داشت دوم زید از ام کلثوم بنت فاطمه بنت رسول الله و ابن زید را
بکوچه بغلط گشتند و مادرش در همان لحظه درگذشت چنانچه اقتیار وارث بموروث نماند و معلوم گشت سوم عبید الله ملقب بابن ناصر در عهد پدر فتوح بسیار کرده و در صفین بطرف امیر معاویه بود
همانجا کشته شد چهارم عاصم فاضل و خبیر بود در سنه سبعین متوفی شد پنجم مجیر او را از زندان بسیار بود و ندا ما التبس نماند ششم بو شحمه عبد الرحمن پدرش او را در حد زدن جهت خمر خوردن تک است
حد تمام نشده بود که بمرد لعبدا از موت باتمه حد دیگر زد و در ترجمه **خیر البیان** آنجناب در مدت شش زن در حباله نکاح آورد اول زینب بنت مظعون بن حبیب و عبد الله و عبد الرحمن اکبر
وحفصه ازین زن متولد شدند دوم ملیکه بنت جرول و عبید الله در جنگ صفین با امیر معاویه بود و ازین متولد شد سوم ام حکیم بنت الحرث بن هاشم مخزومی ازو دختر بوجود آمد مسمی بفاطمه
و دیگر بود چهارم جمیله بنت عاصم بن ثابت و ازین جمیله پسری آورد که موسوم بعاصم گشت پنجم ام کلثوم بنت فاطمه رض ازو یک پسر و یک دختر زید و رقیه تولد شد ششم عاتکه بنت زید بن عمرو بن
نفیل و ازین پسری متولد شد که عیاض میگفتند امیر المومنین عمر رض دو سریه داشت یکی ازانها یک پسر آورد که موسوم بعبد الرحمن اوسط گشت و از دیگری پسری و دختری بوجود آمد پسر را عبد الرحمن
اصغر نام شد و دختر را زینب نام نهاده شد **خلاصة الاخبار** نام مادرش حنتمه بنت هاشم خواهر ابوجهل بود ترجمه **خیر البیان** است **ذکر حضرت عثمان رض** در جاهلیت
و اسلام هشت زن بعقد در آمده اند حضرت رقیه حضرت ام کلثوم که در سلک بنات حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم انتظام داشتند و اسامی البقیه ازو چنین است ناجیه بنت مروان

این روایت صحیح نیست که بر موتی حد نافذ نمیشود ۱۲

حضرت شیخ فضیل بن عیاض رضی

وفات جناب سوم ربیع الاول و بروایت در محرم سنه یکصد و
هشتاد و هفت هجری قبر شریف نزد یک بیت الحرام در جنة
البقیع قریب روضه مقدسه حضرت خدیجة الکبری رضی الله عنها

حضرت ابراهیم بن ادهم رضی الله عنه

کنیت ابو اسحاق اسمش ابراهیم بن ادهم بن منصور بلخی بمکه
رفت سفیان ثوری و فضیل بن عیاض صحبت داشت و
خرقه خلافت از دست فضیل بن عیاض یافت بعد از آن
بشرف خلافت امام محمد باقر مشرف گشت در آخر حال از نظر
مردم پنهان شد وفات در شام سنه یکصد و شصت غره شوال
شب اول هکذا فی شجرة الانوار

حضرت خواجه حذیفه مرعشی

وفات وی بتاریخ چهاردهم شوال دو صد و پنجاه هجری
هکذا فی شجرة الانوار

حضرت هبیره بصری رضی الله عنه

وفات شریف هفتم ماه شوال مدت عمر شریف یکصد و
هشت سال بروایتی یکصد و سی سال مقبره او در
بصره هکذا فی شجرة الانوار

مخفی و محجوب نماند که بعضی کس از جناب علی رضی الله عنه مستفیض
شده اند ذکر شیخ بصری و ندکور شد پس از خواجه حسن بصری رضی الله عنه
اویس قرنی در صفحه آینده ذکر سلسله خواجه بصری مذکور میشود

حضرت خواجه شمشاد علو دینوری رضی الله عنه

[illegible]احب مراة الاسرار علو دینوری امیر خواجه
[illegible]اسحاق شامی نوشت و شمشاد دینوری بزرگ و تکرو وفات
[illegible] ماه شعبان دو صد و نود هجری هکذا فی شجرة الانوار

حضرت خواجه ابو اسحاق چشتی رضی الله

حضرت ایشان در کشف کرامات شانی عظیم داشتند چون بخدمت
خواجه ممشاد علو دینوری رسید خواجه اسم مبارک پرسید
گفت ابو اسحاق شامی خواجه فرمود ترا از امروز ابو اسحاق چشتی خوانند
و هر که بتو پیوندد او را نیز تا قیامت چشتی خوانند بعد خرقه خلافت پوشانیده
به چشت فرستاد ۱۱

حضرت ابی احمد ابن فرسناقه چشتی رضی الله عنه

حضرت ایشان خلیفه اعظم خواجه ابو اسحاق چشتی بودند هم والد ماجد
وی سلطان فرسناقه است که از شرفای چشت و امیران آن ولایت بود و فرسناقه
در لغت شب سواد است و بخیام اد سلطان است مدت عمر شریف وی
نود و پنج سال بود در سال دو صد و شصت متولد شد و یکم جمادی الآخر سنه سه صد و پنجاه
و پنج هجری وفات فرمود و قبر شریف در چشت است ۱۱

حضرت ابی محمد ابن احمد چشتی رضی الله عنه

حضرت خواجه مخدوم حاجی شریف قدس سره

[illegible]ایشان خلیفه خواجه مودود چشتی هستند
[illegible] سال گوشه [illegible] و تجرد [illegible] و بهر آنکه نهیده اند بزرگ
[illegible] خلوت [illegible] از مخالطت خلق تنفر داشتی و چون فاقه شدی صد رکعت
[illegible]شکرانه ادا نمودی وفات وی سوم رجب [illegible] ماه [illegible] شده عمر
[illegible]شریف یکصد و هشت سال بود و قبر شریف در زندان است و زنده
[illegible] است در بخارا ۱۱

حضرت خواجه ابی یوسف چشتی رضی الله عنه

حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه

حضرت ایشان در علوم ظاهری و باطنی و در ریاضت
و مجاهدات فطری یکتا بودند و خرقه خلافت از
خواجه حاجی شریف پوشیده اند شرف صحبت
خواجه مودود چشتی نیز دریافت نموده اند حضرت خواجه معین الدین در ملفوظات
خود نوشته که مسکن حضرت در قصبه هارون نواحی نیشاپور ملک خراسان
است در مکه معظمه گذشته شد تاریخ ششم ماه شوال سنه شش صد و هفتاد و وفات یافت
قبر شریف در مکه است هکذا فی شجرة الانوار ۱۱

حضرت خواجه مودود چشتی رضی الله تعالی عنه

حضرت خواجه معین الدین سنجری اجمیری

حضرت ایشان در کمالات و مجاهدات بی عدیل بودند تمام ملک
هندوستان بقوت ولایت ایشان منور گشته حضرت ایشان زاد ارادت لقبی
فی الهند میخوانند بعد وفات پدر خود خواجه غیاث الدین
جمله املاک پدر خود بدر رون نشان وقف کرده و بکار اسم شدند حفظ قرآن و علم
ظاهری نموده اند بقصبه هارون بخدمت خواجه عثمان هارونی مرید شده و خرقه خلافت پوشیده
به هندوستان تشریف آوردند و چهل سال بقیه عمر شریف خود را در اجمیر سکونت فرموده اند

حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رض

حضرت ایشان از سادات حسینیت
از قصبه اوش که از نواحی ماوراء النهر است
متولد گشته و بعد کسب اخلاق ظاهری
و باطنی در بغداد مسجد ابو اللیث
بیعت خواجه معین الدین چشتی مشرف
گشته اند بعده بدهلی تشریف آورده
خواجه بزرگ از راه شفقت بختیار
میفرموده اند از سلطان المشایخ منقول
است که روزی برای ایشان از حوض
شمسی کاکهای گرم آورده اند از آن
روز خواجه را کاکی میگویند وفات
شریف وی در سنه ششصد و سی و
چهارم چهاردهم ربیع الاول است قبر شریف
در دهلی است متصل حوض شمسی ۱۲

خواجه فرید الدین شکر گنج رض اجودهنی

[illegible]

حضرت ایشان در کمالات ظاهری و باطنی بی نظیر بوده اند نسبت شریف بحضرت
عمر رضی الله تعالی عنه میرسد والد ماجد حضرت ایشان قاضی جمال الدین سلیمان که
از اولاد فرخ شاه که بادشاه کابل بود بوده اند بعد سلطنت اجداد قاضی قصبه کوهی
وال گردیده اند و حضرت را دو برادر دیگر بوده اند شیخ اعز الدین محمود و شیخ نجیب
الدین متوکل و والده ماجده حضرت بسیار عابده بود و با کرامات و حضرت در ایام
طفلی برای نماز تاکید میفرمودند و برای ترغیب شکر زیر مصلای نهادند حضرت بعد
فراغ از نماز تناول میفرمودند روزی شکر نهادند بعد نماز حضرت تلاش کردند
از غیب شکر بسیار زیر مصلا پیدا شد از آن روز شکر گنج میگویند وفات
روز سه شنبه پنجم محرم سنه ششصد و شصت چهار است عمر شریف نود
و پنج سال مزار شریف در پاک پتن است ۱۲

حضرت خواجه نظام الحق والدین ابن محمد بن احمد

[illegible] البخاری ۱۲

حضرت ایشان در کرامات و کمالات مشهور بوده اند در علم ظاهری و باطنی
بی عدیل نام مبارک محمد ابن احمد دانیال البخاری و لقب شریف سلطان المشایخ
نظام الدین اولیا است از سادات حسینی و حسنی هستند وفات شریف
هژدهم ربیع الآخر سنه هفتصد و بست و پنج است و مزار شریف در
دهلی است ۱۲

حضرت خواجه نصیر الحق والدین محمود چراغ دهلی ۱۲

حضرت ایشان از سادات چشت هستند و در هشت سالگی از علوم ظاهری فارغ شدند
صحبت درویشان اختیار کردند بعد ریاضت شاقه بعمر چهل سالگی از اوده که وطن
جناب بود در دهلی آمده از شرف بیعت و خلافت سلطان المشایخ مشرف گشتند
بعد وفات سلطان المشایخ مدت سی و دو سال در دهلی ارشاد و دستگیری خلق فرمودند
و بهیژدهم رمضان شب جمعه سال هفتصد و پنجاه و هفت وفات فرمودند مزار شریف
در دهلی است ۱۲

حضرت خواجه کمال الحق والدین مشهور بعلامه رح

حضرت ایشان سر حلقه و خرقه داده مخدوم چراغ دهلی هستند نسبت
شریف ایشان بامیر المومنین حضرت امام حسن رضی الله عنه میرسد و در
علم تفسیر و حدیث و فقه مشهور بودند چند مدت در احمدآباد
گجرات سکونت نموده اند و بهفتم ذیقعد وفات فرموده اند
و مزار شریف ایشان در دهلی جانب پائین مزار شریف حضرت چراغ
دهلی است ۱۲

حضرت خواجه سراج الحق والدین رح

ایشان خلیفه اعظم و پسر بزرگ حضرت کمال الدین
علامه بودند ایشان از طلب داشته نعمتها یافتند
از امروز دیگر که فقر میکردند از شوق میفرمودند
وفات ایشان بیست یکم جمادی الاول است
قبر شریف در پیران پتن ملک گجرات است ۱۲

حضرت خواجه علم الحق والدین رضی الله عنه

حضرت ایشان خرقه خلافت از دست شیخ سراج الحق والدین پوشیدند و در ریاضات
و عبادات مستثنی بودند و طالبان را اول بعلم شریعت کامل نموده بعده طریقت
و حقیقت تعلیم میکردند و کسیکه بغیر خود اجازت می طلبید او را بغیر اجازت
نمیدادند وفات ایشان بیست و ششم صفر و قبر شریف در پیران پتن است

حضرت خواجه محمود معروف شیخ راجن رضی الله عنه

حضرت ایشان خلیفه اعظم شیخ علم الحق والدین هستند
جامع علم ظاهر بودند و کسیکه بتحصیل علوم ظاهر مرید میشد
او را بسبب قلیل طلب اهلی میرسانیدند و وفات شریف ایشان
تاریخ بیست و دوم صفر و قبر شریف در پیران پتن است ۱۲

حضرت خواجه جمال الدین عرف شیخ جیون رح

حضرت ایشان خلیفه اعظم شیخ محمود هستند
هر چند خود را مستور الحال میداشتند اما لا
اختیار از وی خرق عادت سر میزد
مریدان را در اندک زمانه بمطلب الاصول میرسانیدند
وفات شریف دوم ذیحجه مزار شریف
در احمدآباد گجرات است ۱۲

خلیفه دوم والد خود و امام سوم از ائمه اثنا عشر ابو الائمه کنیت ابی عبد الله و لقب وی سید الشهدا و ولادت وی در مدینه پنجم ماه شعبان سنه اربع من الهجرة و عمر شریف پنجاه و هفت سال وفات او روز جمعه دهم ماه محرم مقبره شریف در کربلا نقش خاتم او طالب و اولاد او هشت نفر ذکور شش نفر و قاتل او شمر ملعون بود مدت حمل وی شش ماه بوده است هیچ فرزندی شش ماهه نیامده است مگر وی و یحیی بن زکریا علیهما السلام میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق فاطمه رضی الله عنها با امیر المومنین حسین رضی الله عنه پنجاه روز نسبت رسول صلی الله علیه و سلم و یرا ازین سبب حسین نام نهاده است که ویرا جمالی بوده است چون در تاریکی نشستی از بیاض حسین و برق نوری میتافت که بوی راه می بردند و او را از سینه تا پا مشابهه با رسول الله صلعم بود آنحضرت فرمود که حسین از من و من از حسین خدا دوست دارد کسی را که دوست دارد حسین را و در شرح سلاسل آورده اند که روزی حسن و حسین رضی الله عنهما کشتی میگرفتند و رسول صلی الله علیه و سلم مر حسن را فرمود که بگیر حسین را فاطمه رضی الله عنها گفت که بگیر یا پیغمبر بزرگ را میفرمائی با خورد را بگیرم رسول الله فرمود اینک جبرائیل ع میگوید که حسن را بگیر که حسین را من گرفته ام و از عائشه صدیقه آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم با جبرائیل بود که حسین بن علی بر ایشان در آمد جبرائیل ع پرسید که این کیست رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که این پسر منست پس جبرائیل ع ویرا کنار گرفت و بزانو نشاند جبرئیل گفت که زود باشد که ویرا بکشند رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسید که ویرا که کشد جبرائیل گفت جماعتی از امت تو اگر خواهی ترا بگویم که ویرا در کدام زمین خواهند کشت حضرت گفت بگو جبرئیل اشاره سوی کربلا کرد و چندی از خاک سرخ برگرفت و پیش رسول الله نهاد و گفت که این خاک مقتل وی است شهادت وی روز دهم محرم بوقت نماز ظهر در سنه احدی و ستین من الهجرة النبی صلی الله علیه و سلم بود

حضرت خواجه محمد حسن رضی الله عنه

حضرت ایشان در علم ظاهری ید طولی میداشتند و در علم باطن یگانه روزگار بودند صحبت حضرت ایشان بخاصیت اکسیر اعظم داشت نسبت شریف ایشان بشیخ کمال الدین علامه میرسد بدین طریق شیخ حسن بن صالح خواجه ابن شیخ نصیر الدین بن شیخ مجد الدین ابن شیخ سراج الدین ابن شیخ کمال الدین علامه وفات شریف هشتم ذیقعد قبر شریف در احمدآباد گجرات است

حضرت خواجه احمد رضی الله عنه

حضرت ایشان جامع علم ظاهر و باطن بودند خرقه خلافت در خاندان قادریه و چشتیه و نقشبندیه از دست والده ماجده خود پوشیده قائم مقام حضرت ایشان گردیدند در علم حقایق تصنیف بسیار و معارف دارند چهل و دو نسخه که در مشائخ مشهور اند از مصنفات ایشانست بیست و نهم ربیع الاول وفات ایشانست و قبر شریف در احمدآباد گجرات است فقط

مهد

حضرت خواجه مولانا شمس العارفین ضیاء الدین کالپوی قدس سره

حضرت آن خلیفه حضرت مولانا فخر الدین
قدس الله سره و قوم سادات اند و تولد
ایشان در کالپی است و در مجاهده بی نظیر بودند
اند که سی سال پشت بزمین ننهاده اند خرقه
خلافت از دست مولانا فخر الدین پوشیده
اند وفات شریف بیست و پنج ماه ذیقعده
سنه ۱۲۳۰ هجری مزار شریف در جهینپور است

قرة العین حضرت حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه

خلیفه والد خود امام حسین رضی الله عنه امام چهارم است کنیت وی ابو محمد و ابو بکر و ابو حسین نیز گفته اند و لقب وی سجاد و زین
العابدین است و ولادت او در مدینه بوده است سنه ثلث و ثلثین من الهجرة قیل ثمان و ثلثین و عمر شریف او پنجاه و هفت سال
خلافت او سی و چهار سال و مقبره شریف او در مدینه منوره نقش خاتم او الصبر و اولاد او یازده نفر اند از ان بنات چهار
اند و نام مادرش شهربانو بنت یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود وفات او در ثامن عشره ماه محرم بود سنه اربع و تسعین و قیل خمس و تسعین اسامی
فرزندان او اینست سید محمد باقر سید اصغر حسین حضرت سید سلمان حضرت سید علی محمد اصغر حضرت سید حسن اصغر حضرت سید عمر اشرف حضرت سید
باقر حضرت زید شهید حضرت عبد الرحمن

امام المتقین قدوة العارفین حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

حضرت زید شهید

حضرت سید حسین رح

حضرت سید یحیی رضی الله عنه

حضرت سید شرف عرف سید عمر

حضرت احمد محدث رضی الله عنه

حضرت سید حسین رضی الله عنه

حضرت سید یحیی رضی الله عنه

حضرت سید ابو حسن محمد رح القاری

حضرت سید علی عرف سید علاء الدین

حضرت اسمعیل رضی الله عنه

حضرت سید حسن رح رضی الله عنه

حضرت سید محمد رح قدس سره

حضرت سید احمد رح رضی الله عنه

حضرت علی عرف سید ابو عمر

حضرت سید احمد رح رضی الله عنه

حضرت سید ابو القاسم

حضرت سید محمد رح رضی الله عنه

حضرت علاء الدوله رضی الله عنه

حضرت ابو الفتح سید رح

حضرت شیخ محمد رح رضی الله عنه

ب بعد والد خود خلیفه شد امام پنجم است از ائمه اثنا عشره کنیت وی ابو جعفر و لقب وی ولی و نام مادرش فاطمه ولادت او در مدینه روز جمعه بود سوم ماه صفر سنه سبعه خمس من الهجرة پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه در سنه اربع عشره مائیة بود سن مبارک وی پنجاه و هفت سال بود و قبر او در بقیع نزدیک پدر خود امامت او هیزده سال بود و نقش خاتم او الله و اولاد او شصت نفر از ذکور می آرند که اسامی فرزندان وی حضرة سید صادق حضرت سید علی حضرة سید عبد الله حضرت سید جعفر حضرت سید ابراهیم حضرت سید عبد الله

ب بعد والد خود امام ششم است از ائمه اثنا عشریه کنیت وی ابو عبد الله است قیل ابو اسماعیل و القاب اشهر الصادق و نام مادرش ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابو بکر صدیق رضی الله عنه و مادر ام فروه اسما است بنت عبد الرحمن بن ابو بکر صدیق رضی الله عنه و ولادت وی در مدینه بوده سنه ثمانین من الهجرة و قیل ثلاث ثمانین فی یوم ستین ثلث عشر لیلة من شهر ربیع الاول وی نیز در مدینه بوده است یوم الاثنین لنصف من رجب سنه ثمانین و اربعین و مائیة عمر شریف او شصت و پنج سال امامت او سی و چهار سال بود و قاتل او منصور نقش خاتم او سبحانه اسامی فرزندان حضرت سید اسماعیل حضرت سید مرتضی حضرت سید محمد حضرت سید موسی حضرت سید عبد الله حضرت سید عباس حضرت سید اسحاق

ب امام ظاهر و حاضر حضرة امام محمد باقر رضی الله عنه

حضرت شیخ محمد بن علی الحکیم ترمذی

حضرت شیخ عبد الله رومی

حضرت شیخ عبد الله البناء

حضرت شیخ ابو علی جرجانی

شیخ ابو تراب نخشبی

حضرت شیخ فضل محمد بلخی

حضرت شیخ ابو الخیر اقطع

حضرت شیخ خاتم الاصم

حضرت شیخ عبد الله المغربی

حضرت شیخ سفیان حسین ابن

حضرت شیخ عبد الله شقیق

حضرت شیخ ابراهیم احمد بن

حضرت شیخ ابو طیب

ب امام الهمام کمال حاذق حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه

حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس

حضرت شیخ محمد مغربی

حضرت شیخ ابو یزید عراقی

حضرت شیخ ابو المظفر

حضرت ابو الحسن عشقی

حضرت شیخ خدا قلی النهر

حضرت شیخ محمد عاشق ابن خدا قلی

حضرت خضر رومی قدس الله سره

حضرت شیخ نجم الدین بن

شاه قطب الدین نصیر بنا قدس سره

حضرت شیخ ایرجی رقم

حضرت شیخ المشایخ ابدار

حضرت شیخ جمال الدین عبد الرحمان

حضرت شیخ نجم الدین

حضرت شیخ جمال الدین عطا

سید عالم جونپوری رحمه الله

حضرت شاه نصیر الدین جونپوری

حضرت محمد شاه شهنشاه قدس سره

حضرت شیخ نجم الدین الله

حضرت شیخ قوام الدین

حضرت شیخ شهاب الدین نظامی

حضرت شیخ زین الحق

بعد والد خود خلیفه امام هفتم است کنیت وی ابو الحسن و ابو ابراهیم و قیل غیر ذالک ایضاً و لقب کاظم و انما لقب بالکاظم لفرط حلمه و تجاوز عن المتقدمین علیه و مادر وی ام ولد بود
حمیده بربریه و ولادت وی در ماه ذی الحجه در مدینه یوم الاحد لتسع و عشرین من صفر سنه ثمان و عشرین و مائه اول بار مهدی بن منصور وی را از مدینه بغداد آورد و حبس کرد شبی امیر
المومنین علی رضا در خواب دید که فرمود یا مهدی عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم ربیع گوید مرا شبی طلبید چون پیش وی رفتم شنیدم که این آیت با آواز
خوش میخواند مرا گفت برو موسی بن جعفر را بیار رفتم و اورا آوردم وی را معانقه کرد و بنشاند و خواب را با وی گفت که هیچ توانی که مرا ایمن گردانی از انکه بر من و فرزندان من خروج کنی
فرمود و الله هرگز نکردم و از شان من نیست که همچنین بکنم گفت راست میگوئی هزار دینار بداد و در مدینه فرستاد پس دوم بار وی را هارون رشید طلبید و حبس کرد و مات فی حبس هارون
رشید بغداد یوم الجمعه سن جلوس ثمانین من الهجرة و قبر وی در بغداد است و مدت سی و پنجسال خلافت داشت و نقش خاتم وی من کسره سلامته و اولاد او وی و هفت اند از آنمیان ذکور
بست اند اسامی فرزندان این است حضرت سید رضا حضرت ادریس حضرت ابراهیم علی مرتضی حضرت عباس حضرت علی حضرت قاسم حضرت سید احمد حضرت سید محمد حضرت
سید عبد الرحمن حضرت سید جعفر حضرت سید حسن حضرت سید اسماعیل حضرت سید حمزه حضرت سید ابو القاسم حضرت سید حسین حضرت کمال الدین حضرت هارون

سید عبد الله

محبوب سبحانی قطب ربانی عبد القادر جیلانی محی الدین قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ
حضرت شیخ عبد اللہ بن ابراہیم رح
حضرت عبد الوہاب قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ ضیاء الدین ابو قہر سہروردی
حضرت سید ابو محمد صالح قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت سید محی الدین ابو نصر قدس اللہ سرہ
از اولاد حضرت سید عبد العزیز بغدادی رحمہ اللہ
حضرت سید نظام الدین غزنوی قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ جمال الدین بن یوسف علیہ الرحمۃ
حضرت سید ابو نصر قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ عمار یاسر بدلیسی قدس اللہ سرہ
حضرت محمد حسن قدس اللہ تعالیٰ سرہ
حضرت سید محمد قدس اللہ تعالیٰ سرہ
حضرت سید محمد تہاک بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید مبارک غزنوی قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ عبد اللہ بن شجاع رح
حضرت سید صفی الدین قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ نجم الحق والدین نجم الدین کبری رح
حضرت عبد القادر قدس اللہ سرہ
حضرت سید حسن قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت سید شمس الدین بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید نجم الدین غزنوی
حضرت شیخ شرف الدین رح
حضرت مسعود قدس اللہ سرہ
حضرت سید مجد الدین بغدادی
حضرت شاہ موسیٰ رحمہ اللہ
حضرت سعید محمد قدس سرہ
حضرت شرف الدین بغدادی

حضرت سید تقی الدین قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید ابل اللہ قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید جعفر محمد حسینی قدس اللہ سرہ
حضرت سید خلیل الدین قدس سرہ
حضرت شاہ محمد مقیم قدس سرہ
حضرت شیخ احمد وراق قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ شہاب الدین قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ محمد طاہر قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ محمد قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ علی متقی
حضرت سید بدر الدین قدس اللہ سرہ
حضرت سید صوفی علیہ الرحمۃ
حضرت سید حاجی محمد ہاشم قدس اللہ
حضرت سید عمر قدس اللہ سرہ
حضرت سید عبد القادر
حضرت شیخ محمود مدفانی علیہ الرحمۃ
حضرت قطب الاقطاب علی ثانی سید علی ہمدانی قدس سرہ
حضرت خواجہ اسحاق ختلانی قدس اللہ سرہ
حضرت سید السادات محمد نور بخش قدس سرہ
حضرت شیخ الاسلام محمد نوربخش
حضرت سید ابراہیم ارجی قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ بہکیاری قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ ضیاء الدین معروف بحاجی جبا
جمال الاولیاء شیخ قدس اللہ سرہ
حضرت سید محمد ابو سعید
حضرت نور اللہ سید بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید درویش بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید محمود قدس اللہ تعالیٰ سرہ
حضرت سید عبد الجلیل بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید السادات محی الدین
حضرت شاہ نیاز بریلوی رحمۃ اللہ

حضرت شاہ رکن الدین قدس سرہ
صوفی محمد دائم قدس اللہ سرہ
صوفی شاہ روشن علی
حضرت شیخ فضل اللہ قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ ابوالخضر قدس اللہ سرہ
حضرت سید اصغر علی قدس سرہ
حضرت محمد غیاث محمد نور بخش
حضرت سید احمد صاحب قدس سرہ
حضرت خواجہ ابوالبرکات قدس سرہ
حضرت صوفی احمد اللہ قدس اللہ سرہ
مولانا علی فضل قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ محمد قادری رحمہ
حضرت شاہ عبدالکریم مانکپوری رحمہ
حضرت سید حیدر علی رحمہ اللہ
حضرت محمد حسن قدس اللہ سرہ
حضرت سید فضل شاہ رحمہ
حضرت سید قاسم علی رحمہ
حضرت خواجہ محمد صاحب
حضرت سید ابوسعید
حضرت شاہ محمد قدس سرہ
صوفی نقیب اللہ قدس اللہ سرہ
صوفی دلاور شاہ قدس اللہ سرہ
حضرت شاہ محمد اشرف رحمہ
حضرت شاہ میر محمد قدس سرہ
سید نظام الدین قدس سرہ
حضرت شیخ یحییٰ مدنی
حضرت احمد سعید قدس سرہ
حضرت سید محمد علی قدس سرہ
حضرت شاہ میر محمد پناہ رحمہ
مولانا فخر الدین جہان آبادی
حضرت مولانا نظام الدین
حضرت شیخ کلیم اللہ جہان آبادی
حضرت سید حسین علی
حضرت شاہ محمد شاہ کبیر
حضرت شاہ میر کریم عطا رحمہ
حضرت مولانا ضیاء الدین قدس سرہ
حضرت شاہ محمد شاہ کریم رحمہ
حضرت سید ظہور محمد قدس سرہ
حضرت سید ابوسعید

سلسلہ قلندریہ
متعلق فضل شاہ
متعلق سید عبد القادر جیلانی
حضرت عبد الرزاق خلف الرشید جناب غوث الثقلین غوث الاعظم عبد القادر جیلانی و نیز سلسلہ ارادت بجناب مرحوم دارند
حضرت سید علی جمال الدین قادری
حضرت سید ابو صالح نصر قادری
قطب الاولیا حضرت عبد الرزاق
قطب العالم قدس سرہ
سید ابی صالح نصر
شہاب الدین احمد
حضرت سید شرف الدین قدس اللہ سرہ
حضرت سید داود قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید جلال الدین قادری قدس سرہ
حضرت سید بہاء الدین قادری قدس سرہ
حضرت سید شرف الدین قدس سرہ
حضرت سید بدر الدین قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید علاء الدین علی قدس سرہ
حضرت سید شمس الدین قدس سرہ
حضرت سید قمیص قادری قدس سرہ
حضرت سید ابو الحیات قادری قدس سرہ
حضرت سید تاج الدین قادری قدس اللہ سرہ
حضرت شرف الدین قاسم
حضرت سید احمد قدس سرہ
حضرت سید حسین قادری
حضرت سید عبد الباسط
حضرت سید محمد قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید محمد غوث قادری
حضرت سید ابو الخیر قادری قدس سرہ
حضرت سید حسن
حضرت سید عبد اللہ
حضرت سید محمود قدس سرہ
حضرت سید عبد القادر
حضرت سید ظفر قادری رحمہ
حضرت سید علی عبد اللہ قادری
حضرت سید محمد قادری رحمہ
حضرت سید محمد غوث
حضرت سید عابد قدس اللہ سرہ
حضرت سید موسیٰ قدس سرہ
حضرت سید عیسیٰ قدس سرہ
حضرت سید بشارت قادری
حضرت سید آصف علی قادری
حضرت سید معشوق علی قادری
محمد رمضان بیگ عرف شاہ اللہ بہادر
حضرت مولانا شاہ ضیا اللہ سلمہ اللہ
حضرت سید پیر خان صاحب رحمہ
حضرت سید میر جی رحمہ اللہ
حضرت سید روح خفر صاحب
سید نظام الدین
سید قطب الدین
سید محمد قطب الدین جونپوری
سید شیخ عبد السلام
سید عبد القدوس گنگوہی
حضرت شیخ رکن الدین
حضرت عبد الاحد

حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی
حضرت محی الدین عبد القادر جیلانی

حضرت سید ابو صالح موسی جنگی دوست — حضرت سید عبد الله جیلی — حضرت سید بدر الدین قدس سره — حضرت سید یحیی زاہد قدس سره — حضرت سید شمس الدین محمد زکریا رح — حضرت سید ابو بکر داود قدس سره — حضرت سید موسی ثانی رحمه — حضرت سید عبد الله صالح قدس سره

حضرت سید الکونین رسول الثقلین
محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

حضرت مظهر العجائب والغرائب اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه — حضرت امام حسن رضی الله عنه — حضرت سید حسن مثنی رح — حضرت سید عبد الله محض رحم — حضرت سید موسی جون رحم

حضرت شیخ ابو علی کنیت وی ابو القاسم گورگانی سرو فر طبقه طوسیه است در وقت خود بی نظیر بود و بی بدل النسبت وی با عثمان مغربی است حالت قوی داشت چنانکه همه رانده درگاه وی بوده است در واقعه مریدان دلش آئینه بود و مظهر حالات وکیفیات ربانی صاحب **کشف المحجوب** گوید وقتی مرا واقعه افتاد که حل آن بر من دشوار شد قصد ملازمت شیخ ابو القاسم گورگانی کردم در بر مسجد تنها نشسته یافتم الغیاث باستون مسجد میگفت گفتم ای شیخ این واقعه من است ۱۲

ان کوه رو
باری مظهر وصف
ستاری شیخ علی رود
باری رح

وی در طبقه خامسه است نام وی سعید بن غلام المغربی است و مرید شیخ ابو علی .... کاتب است وشاگرد ابو الحسن دینوری است از ناحیت قیروان مغرب بود از آنجا در قصبه افتاد به نیشاپور آمد و از آنجا برفت از دنیا در سنه ثلثه وسبعین وثلث مایه و قبر وی در نیشاپور است پهلوی عثمان فیض سرشته قبر پهلوی یکدیگر اند میفرمود که بصحبت حبیب مغربی وابو عمرو وابو یعقوب نهر خوری رسیده بودم و از وی آرند که گفت ابتدای آمدن من در شکاران بوده است که سگی داشتم و در یکی از جزیره میبودم و شکاری میکردم و کاسه چوبی داشتم پر شیر کرده میخواستم که از آن کاسه شیر خورم سگ بانگ کرد و بر من حمله آورد چنانکه مرا از خوردن باز داشت الغرض سه بار حمله کرد بار سوم بار سگ سر خود در آن شیر کرده خوردن گرفت در ساعت اماس کرد ۱۲

رسانیدن فیض شرقی و غربی ابو عثمان مغربی را

حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی وی سر دفتر طبقہ طوسیہ است نام وی علی است ..... و در وقت خود بی نظیر بود و در زمان خود بی بدل نسبت ارادت وی با عثمان مغربی است و حالت
قوی داشت چنانکہ ہمہ را از درگاہ وی فیض یاب میبودند و در **کشف الاسرار** واقع است کہ شیخ **ابو القاسم** را انتساب در علم باطن بدو جانب بود یکی شیخ **ابو الحسن خرقانی**
دوم **ابو یزید بسطامی** و ولادت شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید است و مدتی وی را تربیت شیخ ابو یزید بحسب باطن و روحانیت بوده است نہ بظاہر و صورت و نسبت
شیخ ابو یزید بحضرت **جعفر صادق** رضی اللہ عنہ بوده و بنقل صحیح ثابت شده کہ ولادت شیخ ابو یزید نیز بعد وفات امام است و تربیت وی از حضرت امام بحسب معنی و روحانیت بوده
است نہ بحسب ظاہر و صورت در **قوت القلوب** آورده کہ امام جعفر را از شیخ ابو طالب مکی قدس سره دو نسبت ثابت گردیده یکی بوالد خود حضرت امام **محمد باقر** و ہو و ایشان را
از والد خود حضرت امام حسین رض و ایشان را بوالد حضرت علی کرم اللہ وجہہ و ایشان را بحضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم و ہم ازین جہت تسمیہ نسبت اہل البیت رضی اللہ عنہ را در مشائخ جہت
غرب و شرق در **سلسلۃ الذہب** نام نہاده اند و نسبتی دیگر حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ دارد بنقل ابو طالب مکی القاسم بن محمد بن ابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ
پدر مادر امام است و از فقہای سعید بوده است و بی نظیر زمان خود در علم ظاہر و باطن و وی را نسبت ارادت باطن بسلمان فارسی و وی را با وجود دریافت شرف صحبت حضرت رسالت
پناه صلی اللہ علیہ وسلم نسبت باطن از امیر المومنین حضرت ابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ بود و بعد از انتساب بحضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم و از شیخ ابو القاسم گرگانی را نسبت ارادت با شیخ
علی مغربی و وی را با ابو علی کاتب و وی را با ابو علی رودباری و وی را با الجنید بغدادی و وی را با السری سقطی و وی را با الخواجہ معروف کرخی و نسبت دیگر بحضرت داؤد طائی است و بحضرت علی موسی
رضا رضی اللہ عنہ ہکذا فی **رشحات** ۱۲

..... زین العابدین ..... و پیر از والد خود

عــه حضرت یوسف همدانی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه محمد پارسا در کتاب
فصل الخطاب آورده است که شیخ یوسف همدانی هیزده ساله بودند که بغداد
رفتند از ابو اسحاق علم فقه آموختند نظر درجه کمال رسیدند و بر مذهب ابو حنیفه رحمه الله
بودند و در اصفهان و بخارا تعلیم کردند و در عراق و خراسان و خوارزم و ماوراء النهر صاحب قبول
بودند و در کوه زر ساکن شدند و خرقه از دست شیخ عبد الله جوینی پوشیده اند و در تصوف انتساب به شیخ
عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی و شیخ علی فارمدی رحمه الله علیهم کردند و ولادت ایشان در سنه اربعین
اربع مائه و قیل ایشان و خمس مائه و در تاریخ امام یافعی مذکور است که خواجه یوسف همدانی صاحب
احوال و کرامات بودند در بغداد و اصفهان و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا افاده و استفاده
نموده حدیث ورزیدند و موعظه فرمودند و خلق خدا مستفیض شدند و در موضع مرو نزول کردند
در همان موضع وفات یافتند و همانجا دفن گردند و گویند ابن النجار که از مریدان وی
بود جسد مبارک وی را برآمد و نقل کرد و قبر مبارک وی آنجاست حضرت یوسف همدانی
را وفات نزدیک رسید چهار کس را از میان اصحاب خود در مرتبه دعوت مقام
ارشاد یافته اند و نیابت خود نصب کرده و هر یک بعد ایشان در مقام دعوت خلق بودند
خلیفه اول خواجه عبید الله برقی اصل از خوارزم دارند و خلیفه دوم خواجه حسن اند و خلیفه

عارف فانی باقی جاودانی شیخ ابو القاسم گرگانی قدس سره

حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس الله سره

حضرت خواجه یوسف همدانی قدس الله سره العزیز

حضرت خواجه عبد الله برقی قدس سره

حضرت خواجه باقی بالله

حضرت خواجه جلال الدین خرمی الخوارزمی

حضرت حلیم ثنائی قدس سره

حضرت خواجه حسن اندقی

حضرت خواجه انکنکی قدس سره

حضرت خواجه احمد سرهندی

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره

خواجه احمد صدیق رحمه الله

حضرت خواجه نظام الدین خاموش

خواجه سعید الدین کاشغری رحمه الله

حضرت خواجه محمد درویش

حضرت خواجه عارف ریوگری رحمه الله

حضرت خواجه محمد بابا سماسی

خواجه اولیا کلان قدس سره

حضرت خواجه علاء الدین عطار

خواجه حسن عطار رحمه الله

خواجه عبد الرحمن جامی قدس سره

خواجه محمود انجیر فغنوی قدس سره

حضرت خواجه لقب عزیزان خواجه علی

حضرت خواجه امیر کلال

خواجه بهاء الدین نقشبند

حضرت ناصر الدین عبید الله احرار

حضرت خواجه محمد زاهد

نقب ایشان عماد الدین است و لقب مشهور بدر الدین ولادت ایشان در قریہ جرجام بودہ است و وقت
ولادت ایشان عشاء ثالث والعشرون من شهر شعبان سنہ سبع عشر و ثمانمائة و نسبت شریف
بحضرت امام بزرگ ربانی محمد شیبانی رحمة اللہ علیہ میرسد از اعظم مجتهدین از مذهب امام اعظم ابو حنیفہ
کوفی اند و هو محمد ابن الحسن ابن طاؤس بن هرمز الشیبانی وکان هرمز ملکا ببغداد اسلم علی ید عمر ابن الخطاب
و ذکر فی کتاب مصفی انہ کان بین الامام ابی حنیفہ قرابت قریبہ فانہ محمد ابن الحسن ابن عبد اللہ ابن طاؤس
ابن هرمز و هو ملک و ابو حنیفہ ابن نعمان ابن ثابت ابن طاؤس ابن هرمز و والد ایشان نظام الدین احمد دشتی
و جد ایشان مولانا شمس الدین دشتی و مادر و پدر ایشان از فرزندان امام شیبانی است و جد مولانا قوام
الدین محمد و مولانا شمس الدین محمد دشتی در حبالہ مناکحت خود آوردہ اند مولانا نظام الدین احمد
بوجود آمد حال وفات حضرت عبد الرحمان جامی مولانا رضی الدین عبد الغفور در حاشیہ نفحات
الانس مشتمل بذکر فضائل حضرت مخدوم است بدانکہ ابتداء مرض ایشان روز یکشنبہ سیزدهم ماه محرم سنہ
ثمان و تسعین و ثمانمائة و در صباح روز جمعہ که هیزدهم ماه عاشوره که نبض ایشان ساقط شد و چون بانگ
نماز جمعہ دادند نفس مبارک ساقط شد از دار دنیا بدار بقا رحلت فرمود جامی که بود بلبل جنت
قرار یافت ❁ فی روضة مخلدة ارضها السماء ❁ کلک قضا نوشت روان بر و بهشت تاریخ

ومن دخلہ کان آمنا

حضرت خواجہ احمد یسوی قدس اللہ تعالی سرہ

انا منصور شیخ خواجہ باب ارسلان

انا سلیمان قدس سرہ

حضرت خواجہ حکیم آتا عطار قدس اللہ سرہ

خواجہ زنگی عطا قدس اللہ سرہ

حضرت خواجہ پدر عطاء

حضرت خواجہ سید احمد عطاء

حضرت خواجہ صدر عطاء

حضرت خواجہ بابا امین

حضرت خواجہ شیخ علی

حضرت اسمعیل عطاء

حضرت خواجہ شیخ مودود

حضرت شیخ خواجہ کمال رحمہ اللہ

حضرت خواجہ اسحق قدس سرہ

در ذکر ابو بکر نساج طوسی مخفی نماند که ابو بکر عبد الله طوسی نساج قدس الله سره از اصحاب کبار ابو القاسم گرگانی و با ابو بکر دینوری صحبت داشت از وی پرسیدند که دیدار مطلوب بچه نوع توان دید گفت بدیده صدق درین مطلب فرمود که تصورات تشنگی ننشاند فکر آتش گرمی نه بخشد و دعوی طالب بمطلوب نرساند و هم وی فرمود که هستی موهوم سوخته نشود وی شیخ المشایخ وقت از اجله اصحاب شیخ ابو بکر نساج فخر الدین عراقی است چنانچه در دیباچه لمعات میگوید ۱۲

تا دیده مرد دل عزیزی دو دیده نشود

در بحر مواج قدوسی ابو بکر نساج طوسی قدس الله سره

شیخ بانگیل قدس الله سره

شیخ عین القضات همدانی رحمه

در ملک ولایت والی شیخ احمد غزالی قدس الله سره

شیخ روزبهان مصری

شیخ ابو الفضل بغدادی رحمه الله

شیخ ابو البرکات قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابو سعید اندلسی رحمه الله

حضرت شیخ ابو الدین مغربی

حضرت شیخ ابو الفتوح رحمه الله

شیخ اسمعیل مصری

مردی سیر دار معارف شیخ ضیاء الدین بن عبد الله سهروردی صدیقی نور

شیخ قطب الدین سرهندی

حضرت شیخ رکن الدین سنجانی

حضرت شیخ شهاب الدین عزیز سیع

حضرت شیخ جلال الدین

حضرت شیخ کمال الدین قدس سره

حضرت شیخ نعمت الله غفره الله

شیخ ابو عبد الله باقی قدس سره

حضرت شیخ ابو صالح بربری

دیگر خلیفه شیخ شهاب الدین در صفحه ۵۰

حضرت شیخ عبد الله سروانی

حضرت شیخ الی الصفا تبروانی

حضرت شیخ ابن زاهد عظیم

نام ایشان سید جلال الدین بخاری است موافق نام جد ایشان است اول بارکسیکه از
بخارا در زمین ہندوستان آمد جد ایشان است که سید جلال سرخ میگفتند چون از بخارا
آمدند مرید شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی شدند و ایشان را سه پسر بودند یکی سید احمد کبیر دوم سید
بہاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید و قابل سعادتمند بودند یکی قطب و
غوث وقت مخدوم جہانیان و دوم سید راجو قتال ایشان هم از اولیا بوده اند اگرچه
مخدوم جہانیان را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین
بن شیخ صدر الدین بن شیخ زکریا ملتانی اند و مخدوم جہانیان ازین جهت که روز عید
بروضه حضرت شیخ بہاء الدین و صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز آمد حق تعالی
او را مخدوم جہانیان گردانیده و عید نوشت و ولادت ایشان شب جمعه شب برات سال
هفتصد و شصت هجری وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی سال هفتصد
و هشتاد و پنج واقع شد مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال و سه ماه و هشت روز قبر در
ملتان است حضرت برهان الدین قطب عالم کنیت ایشان ابو محمد و نام عبد الله بن ناصر الدین
بن محمد بن مخدوم جہانیان در علم ظاهر و باطن مکمل و مرید آبائی خود بودند حضرت سراج الدین

شیخ علی بدعوت
حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی
حضرت شیخ رکن الدین
حضرت شیخ جہانیان مخدوم جہانیان
مولانا علاء الدین
حضرت شیخ عبد الصمد رحمہ اللہ
شیخ مسعود سولی
حضرت شیخ حسن افغان
حضرت شیخ صدر الدین عارف
شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی قدس سرہ
حضرت شیخ محمود اصفہانی رحمہ اللہ
حضرت شیخ حسن کشمیری رحمہ اللہ
حضرت سید جلال بخاری
حضرت سید ضیاء الدین احمد مشہور
حسن سادات
شیخ جمال الدین خندان
شیخ احمد الدین محمد مسعود
حضرت شیخ سجوری
حضرت شیخ عبد الرحمن زاہد
حضرت شیخ امین الدین صافی
شیخ جلال الدین سنامی
شیخ عماد الدین بن صدر الدین عارف

کنیت وی ابوسعید نام مجد الدین شرف بن موید الدین ابن الفتح بغدادی است اگرچه ایشان اصحاب شیخ کبری اقدام از اعظم اند و لی تقدیم بودند اما چون طبقات مشایخی با ایشان اتصال دارند
طویل و دیل بود سلسله علاحده بغداد که همه اصحاب از و یافت و سبب ارادت حضرت ایشان یعنی شیخ خلیل الله قدس سره از میان اصحاب شیخ نجم الدین با ایشان اتصال دارد چنین
نماند که حضرت شیخ مجد الدین بغدادی را نظر قبول فرزند شیخ نجم الدین کبری بوده است و حین حیات شیخ مجد الدین خلق مشغول و همیشه مردم از بلده بغداد از برای حل مشکلات و استماع
وعظ با وجود شیخ نجم الدین بمجالس ایشان می آمدند بعضی گفته اند باصل از بغداد است خوارزم شاه فرستاد و برخی بر آنند که از بغداد است که یکی از دهای خوارزم است مقربان سلطان
از خلیفه بغداد التماس نمود که او را طلب فرماید لیکن ایشان را نزد خوارزم شاه

شیخ فرید الدین عطار

شیخ نجم الدین والی قدس الله

سیاح مناهج بوادی شیخ مجد الدین بغدادی قدس سره

شیخ نجم الدین رومی قدس الله سره

سره فقر اصحاب شیخ مجد الدین بغدادیست بعلی بن سعید ابن عبد الجلیل لالا نوی است و ابن شیخ سعید که پدر علی لالا است حکیم سنائی پسر عم اوست بعزم حج بخراسان آمد و صحبت شیخ ابو یوسف
همدانی در آن وقت که شیخ نجم الدین کبری بمیدان میرفت بطلب حدیث در یکفرسنگی دهی که شیخ علی لالا آنجا بود فرود آمده القصه همان شب شیخ علی لالا در واقعه دید که نردبان نهاده
بودند تا آسمان که ملک پیش او می آمدند و می دست ایشان میگرفتند و می بردند تا در آسمان و آنجا شخصی بود ایستاده دست ایشان بدست او میدادند و ایشان را بآسمان می بردند شیخ علی لالا
نیز رفت و او را بنردبان بردند و دستش بدست او دادند و بر آسمان در ربود چون آن واقعه را پیش پدر گفت گفت آن شخص را می شناسی گفت می شناسم و نامش نمیدانم گفت طلب او می باید کرد که کلید
تو در دست اوست لالا بطلب او مسافر شد چندین سال گرد عالم سفر کرد از وی نام و نشان نیافت تا آن زمان که بخدمت شیخ مجد الدین بغدادی فایز شد توفی قدس سره فی الثالث
من ربیع الاول سنة اثنین و اربعین و ستمائة من هجری ۱۲

مرشد الولایة والبولایة شیخ علی رضی الدین علی لالا قدس سره

وی از اعاظم خلفای شیخ رضی الدین علی لالا است شیخ رکن الدین فرموده است که من در رغبت مرتبه سلوک شیخ المشایخ رضی الدین علی لالا ام مرتبه سلطان بایزید بسطامی قدس الله سره یافتم

شیخ رضی الدین علی لالا فرموده که هر که با خموشی احمد ما در سازد آنچه از جنید و شبلی یافته اند بیابد

شیخ محمد فاریابی

شیخ العارف الفانی شیخ جمال الدین جرجانی قدس

حضرت شیخ نور الدین

شیخ شرف الدین وفائی رحمه الله اندکانی

وی سر دفتر اصحاب شیخ جمال احمد جرجانی است در سلک طالبان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان شانی عظیم داشته اند رکن الدین علاء الدوله فرموده اند که در آخر زمان اگر نه خواجه شیخ نور الدین عبد الرحمان بودی سلوک بکلی و مرشدی نشان نماندی اما چون حق تعالی این طریق را تا قیامت باقی خواهد داشت بوی مجدد گردد و هم شیخ علاء الدوله فرموده اند که بدین پرسید که درین زمان از اولیاء الله کدام مانده است گفتم هستند ابن عجل است در یمن و شمس الدین ساوجی است در شستر و خواجه حاجی است در بهیر و چند کس را از مشایخ که صراط مستقیم بودند نهم دم گفت چون است که اینهمه شیخ معتقد تو ارادت شیخ نور الدین آوردی و با اینها التفات نکردی گفتم میخواستم که سلوک کنم و این طریق را بشناسم در آن وقت در همه عالم استادی نبود و عزیز او مرا آن کار نبود که بینم که از بزرگان هر کرا بزرگتر نشان دهند خدمت آرم

شیخ عبد الله سلام فارسی

شیخ صدر الدین ابو البرکات

شیخ جبرائیل قدس سره

شیخ خالد کردستانی قدس سره

رهنمای واصل جهانی مرشد طریق امین و امانی نور الدین عبد الرحمن اسفراینی قدس سره

شیخ رکن الدین جرجی

شیخ عبد الله کردستانی

شیخ عبد الله طوسی رحمه الله

شیخ محمد ... قدس الله سره

شیخ عبد الله کاکا فارسی

وی خلیفه شیخ نور الدین اصفرائنی است و در اصل از ملوک سمنان است و از اعاظم سادات حسنی بوده است بعد از پانزده سالگی بخدمت سلطان وقت شغل گرفته روزی از جذب سلطان و ترا... بعد از آن در شهور سنه سبع ثمانین و ستمایه در بغداد صحبت حضرت شیخ نور الدین اصفرائنی رسید و در وقت اذن اشارت یافت بعد از سنه سبعمائة مراجعت از قضا نموده در سنه سبع ثمانین و ستمائة در خانقاه سکاکیه و تا مدت شانزده سال صد و چهل اربعین برآورده و گویند که در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر آورده بوده و چون عمر شریف بهفتاد رسید شب جمعه بیست و دوم رجب ثلثین

یعنی شیخ حاجی محمد جنید ثانی در خاتمه رساله خود ذکر نسب ایشان چنین آورده اند که نسب سید سیدنا عمدة الواصلین زبدة الکاملین والمکملین اعنی امیر کبیر سید علی همدانی المعروف علی ثانی
اما ذکر نسب ابویه فاعلم انه رحمت الله ابن سید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محب بن محمد بن جعفر بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر
الحجون بن عبد الله زاهد بن حسین بن زین العابدین بن حسین بن علی کرم الله وجهه رضی الله عنهم اجمعین

- امیر زین العابدین رح
- مولانا نور الدین جعفر معروف به بصیر الدین
- شیخ شمس الدین علی شاه ...
- شیخ محمد ختلانی قدس الله سره
- سیادت و ولایت پناهی واقف رموز ربانی امیر کبیر علی همدانی
- شیخ قوام الدین بدخشی رحمه
- امیر سید محمد طالقانی
- شیخ رکن الدین شیرازی قدس سره
- شیخ بابا کلا فارسی
- شیخ بهرام خواسنی

خواجه بزرگ لقب اوست وی اکمل اولیاء زمان بزرگترین خلیفه علی ثانی امیر علی همدانی است اصل وی ترک است از حسام ختلان زمین سبب ابتدائی توبه اوان بود که هنگام طغیانی آب
بموضعی که آنرا سرخاب میخوانند هر چند فرسنگ از بلده ختلان گذر او برگذرگاه کشتی افتاد و القضا علی ثانی با آن گذر رسید خواجه بزرگ او را عقب خود بر پشت اسپ سوار ساخته
چون علی ثانی دست مبارک خود در کمر خواجه استوار ساخته میرفتند خواجه را هر نفس از آغوش ایشان فرحت و رحتی در تزایدی بوده است تا رسیدند بطرف آب خواجه را بالکل جانب
خود کشیدند از خواجه در دوام تصرف ایشان مقید آمده ناچار قدم بر سر نهاده و در سلک مریدان ایشان در آمده در اندک زمان از یمن همت علی ثانی آن مقتدای حقانی بسعادت جاوید
مشرف شدند خوارق و کرامت که از وی بظهور رسیدند فراوان است

مقتدای صدیق ثانی شاه مشهد خواجه بزرگ خواجه اسحاق ختلانی

شیخ بهاء الدین رح	شیخ حاجی محمد اسحق	حاجی شیخ ابراهیم خافی	شیخ بهاء الدین کبری	شیخ علی نوعانی	شیخ علی لجنی رح	شیخ حاجی علی ختلانی رح	شیخ عطاء الله مجذوب	شیخ حبیب قدس سره	شیخ محمود سروانی	شیخ عبد الرحیم علی شاه	شیخ علی شاه حیدر رح	شیخ خواجه لالای بدستانی

دی خلیفه اول خواجه بزرگ خواجه اسحاق ختلانی است حضرت بزرگ توصیف حضرت امیر عبد الله بسیار فرموده اند و اکثر میگفته اند که امیر عبد الله بادشاه شجاع کرمانی قلب دائم شده است حضرت

حضرت ایشان را درین سلسله گروه بہ لقب است بعضی از معاصران در ولایت ماورالنهر ایشان را قطب ورشگی نوشته اند اما در توصیف ایشان شیخ شرف الدین حسین در کتاب حات الیقین
چنین نگاشته اند کاشف الله محض الفضل الله و بعضی از خواصان حقیقت و پیشوای اهل طریقت نوشته اند که کاشف اسرار الله خلیل الله بالجمله از کبار مشائخ و ستوده اقران مرجع
قوم مفهوم افعل در تقوی و پرہیزگاری عدیم المثال و در جاده شرع مستقیم الاحوال بوده در مرتبه ولایت و کرامت شان رفیع داشته اند و اسم والد ایشان سید محمد نام سید علی در کتاب بیج
رشد از خواجه ظهیر الدین محمد فرزند بزرگ حضرت ایشان است مسطور است بروایت اصح پیوسته که سید بوده اند اما ای نویسنده که در اظهار کرامات و خرق عادات گاهی لب نکشادند

درویش ابوتراب قدس سره	درویش نور علی بابا بلاسیغی رحمه	خلیفه قاسم درویش اخی محمد سمرقندی رحمه	درویش علی بابا محمد محرندی رحمه	قوم بحر حکمت پیشوای اهل طریقت کاشف مطالب الله عارف بالله محض الفضل الله	درویش حافظ حسین قدس سره	حاجی محمد شریف رحمه الله علیه	میر محمد قاسم قدس الله سره	خلیفه محمد ذرکل رحمه الله
خواجه سیف الدین مخدوم زاده محمود شاه رحمه	مخدوم زاده خورد خواجه حامد رحمه الله	خلیفه حاجی محمد مومن رحمه	میر سعید سمرقندی رحمه	شیخ خلیل الله قدس سره	خلیفه علی سمرقندی رحمه	درویش ناصر قدس الله سره	خلیفه خواجه محمد صادق رحمه	خلیفه تاج الدین قدس سره
خلیفه درویش امام قدس سره	خلیفه حق نظر مقبول رحمه	درویش حافظ مظهر قدس سره	مولانا شاه یوسف مشهور قدس سره		خلیفه عبد الباقی قدس سره	خلیفه محمد جعفر جیلانی سره	خلیفه بدیع بدخشی قدس سره	صوفی درویش محمد حصاری رحمه الله
خلیفه ابو احمد قدس سره	عم میر اسحاق خواجگی	مولانا ابو البابا والاه رحمه	خلیفه شکر الله خواجگی قدس سره		خلیفه اولیا قدس الله سره	خلیفه سلطان محمد انکی رحمه	خلیفه عبد الباقی رحمه	خلیفه ابراهیم روشنانی رحمه

خلیفهٔ چهارم

اولاد نامه حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه از روی کتاب **بهجت الاسرار**
که مقدم ترین مناقب غوثیه است راوی این اولاد نامه اینقدر بزرگان دین اند که اسم شان ذیل درج است سید عبد الرزاق تاج الدین
ابوبکر نظام الدین جلال الدین بهاء الدین نصر الدین علی احمد شیخ علی هیتی شیخ داؤد شیخ ابراهیم سید احمد شیخ احمد شیخ کبیر شاه جمال الله
سید عیسی سید مرتضی ابو الیاس ابو الحسن عبد الله ستندی اسمعیل بخاری میر محمد طاهر طاعتی میر محمد رضا کاریزی میر محمد باقر سمرقندی میر عزیز
الله محمد غنی میر محمد باقر سبزواری میر کمال الله امیر سید محمد میر سید علی مصری شیخ بهاری میر محمد باقر عربی میر قطب الدین کبیر میر داود بهاری
واصلان حق و میر نصیر الدین میر علی و میر محمد اکبر شهیی و عزیز الله عجمی اصحاب های سید عبد الرزاق رضی الله عنه مصنف شاه ابو الحیات عرف میر عبد الله صالح این کتاب
بهجة الاسرار مناقب غوثیه است مرید ایشان بود و نعمت دینی و دنیاوی سر دستگیر شاه عبد الرزاق عطا شده هر کسی را نعمت یافته از شاه عبد الرزاق یافته یکروز شاه عبد الرزاق
بخدمت پیر دستگیر عرض کرد که یک صاحبزاده را بهندوستان برای تلقین فرستاده شود حکم شد جانب عرب و عجم و روم و شام مصر و کشمیر و ٹھٹھہ در ملک خدا تعالی وسیع است در
فرزندان حضرت شکی نیست و برادر یک بود که اسم مبارک احمد عبد الله لا ولد در کم سنی ازین جهان تشریف فرما شده اند

اولاد حضرت محبوب سبحانی سید **عبد القادر** جیلانی رح

عافیه بی بی رح
یسین بی بی رح
حلیمه بی بی رح
تاج بی بی رحمها
زاهده بی بی
ذاکره بی بی
ام الفضل بی بی رح
شریفه بی بی رح

عابده بی بی رحمها الله
خدیجه بی بی رحمها الله
رحمی بی بی رحمها الله
ام الفتح بی بی
زهرا بی بی رحمها الله
جمال بی بی رحمها الله
خیر النساء رحمها الله
شاه حاکم بی بی رحمها الله
شاه بی بی رحمها الله
فاکره بی بی رحمها الله

* بقولی سید جمال الدین ملقب به معمر حبشی در حبش بقید حیات اند اما این قول اصلی ندارد که خلاف حدیث صحیح

این بزرگان در بین همعصر راوی حالات و نعمت یافته حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی میران محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ موجود بودہ اند کذا فی انیس القادریہ

حضرت شیخ عبد الله محمد بن خضر حسینی موصلی

حضرت شیخ ابو الفضل احمد بن قاسم بن …

حضرت شیخ مظفر نام غلام غوث

حضرت شیخ ابو محمد داود بن علی بغدادی

حضرت شیخ ابو المعالی رحمه الله

حضرت شیخ ابو الحسن بن شاهد

حضرت شیخ علی بن عبد الله …

حضرت شیخ ابو الحسن جوشقی

حضرت شیخ یحیی بن محفوظ

حضرت شیخ ابو عبد الله محمد بن احمد …

حضرت شیخ احمد موسی الرفاعی

حضرت شیخ ابو محمد علی بن ادریس یعقوبی

حضرت شیخ حافظ ابو محمد عبد الغنی بن عبد [illegible]

حضرت شیخ حافظ ابو محمد عبد العزیز بن ابو الفضل

حضرت شیخ ابو المکارم رحمه الله

حضرت شیخ ابو عبد الله محمد موصلی …

شیخ ابو اسحاق ابراهیم بن عبد الله طبری

حضرت شیخ ابو العباس احمد بن محمد قرشی

حضرت شیخ ابو محمد مفرج بن دمیمان

شیخ عبد الله محمد کامل نیستانی

حضرت شیخ خلیفه موسی عراقی

حضرت شیخ ابو الرضا محمد بن احمد بغدادی

حضرت شیخ ابو جلیل احمد بن اسعد بن وهب

ابو احمد مقدسی ۱۲ — مصری بغدادی ۱۲ — … از حضرت بوده‌اند ۱۲

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر ثانی میگفتند ایشان بهفت واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین عبد القادر جیلانی میرسد بایطریق والد بزرگوار ایشان سید محمد بن سید شاه
میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید سادات سید عبد القادر جیلانی صاحب کرامات بوده اند از بغداد
بخراسان و از انجا بناحیه ملتان آمدند و قبر ایشان در اچه است شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشائخ هندوستان بوده اند جمع کثیر از کفار و عصات بر دست ایشان باسلام
و توبه مشرف شدند شیخ عبد الحق دهلوی قادری در اخبار الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر ثانی در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان … هم
ربیع الاول سال نهصد و چهل هجری بوده عمر شریف هفتاد و هشت سال و ایشان را دو پسر بودند یکی شیخ زمان سید عبد الرزاق که عارف کامل بوده اند وفات ایشان
پنجم جمادی الاخر سال نهصد و چهل و دو هجری دوم سید زین العابدین لسری ماند محمد نام که او لاد ایشان تا حال اند سید عبد الرزاق را پسری بود حامد نام که جانشین پدر بزرگوار
خود ماند ایشان را پسری بود سید جمال الدین ابو الحسن که باذن والد خود در حیات ایشان بر سجاده نشستند وفات سید جمال الدین بست و نهم ذی قعده سال نهصد و هشتاد

هشت هجری بود حال **حضرت اویس قرنی** رضی الله عنه در **شواهد النبوة** چنین مرقوم است که در آذربائجان رفته بود که در آنجا رحلت نمود صحابه
خواستند که قبر بکنند به سنگی رسیدند که قبر وی درون کنده بود و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در خانه ان وی جامهای یافتند که دست بافِ بنی آدم نبود ازان
کفن ساختند و در آن قبر دفن کردند خواجه فرید الدین عطار در **تذکرة الاولیاء** چنین آورده که اویس نزد امیر المومنین علی آمد و بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد وفات
ایشان بقول اول در شهر رجب سال است و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بود امام عبد الله یافعی رضی الله عنه در **روضة الریاحین** هر دو قول ذکر
کرده است **حضرت جمال الله** که تا هنوز در قید حیات است سلمه الله تعالی و شرفنا بملازمته و نفعنا بکرمته مقبول لایزالی حضرت شاه ابو المعالی مینویسد که حضرت سید
جمال الله شبیه الخلق و الخلق است بجد خود سید السادات سلطان سید محی الدین عبد القادر جیلانی در اکثر اوقات در برابری لبسطام میگذرانید و گاه در بسطام تشریف می آوردند
بزرگی شرف صحبت ایشان دریافت نقل مینماید که من وقتی از حضرت ایشان عرض کردم که شک نیست که ایشان کامل اند و در حیات و ممات مختار گردانیده اند اما معلوم نیست که عمر شما تا کی
خواهد بود فرمود نمیدانم یعنی یقین بار اسم معلوم نیست اما وقتیکه جد من حضرت سید السادات عبد القادر جیلانی در سمع گرم شدی مرا در کنار گرفتی و فرمودی که جمال
الله از من اخی عیسی علیه السلام را سلام برسان ازینجا معلوم میشود که حضرت عیسی علیه السلام را بهم و آن سلام که بر من امانت است برسانم فقط اگر کسی را یقین نباشد در حبش
رفته از زیارت شان مشرف شود و هکذا فی **انیس القادریه** و نسب نامه حضرت والده ماجده حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی که اسم والده
شریفه حضرت فاطمه ثانی بنت حضرت عبد الله زاهد رضی الله عنه

حضرت علی کرم الله وجهه — حضرت امام حسین رضی الله عنه — امام زین العابدین رضی الله عنه — امام محمد باقر رضی الله عنه — امام جعفر صادق رضی الله عنه — سید مرتضی رضی الله عنه — حضرت سید محمد رضی الله عنه

حضرت سید علاء الدین رضی الله عنه — حضرت سید عیسی رضی الله عنه — حضرت سید کمال رضی الله عنه — حضرت سید عبد الله — حضرت سید عطا رضی الله عنه — حضرت سید طاهر رحمة الله علیه — حضرت سید محمد — حضرت سید جمال — حضرت سید عبد الله زاهد صومعی رضی الله عنه — حضرت فاطمه ثانی — والده ماجده محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی

درجة السالکین خواجه قطب الدین مودود چشتی نبشته اند چون خواجه **حسن بصری** سخت پیر و ضعیف شدند خلافت دو کس را دادند یکی بشیخ عبد الواحد بن زید
دوم خواجه حبیب عجمی را که دو مخدوم مکرم و معظم صاحب کشف و کرامات بودند و چهارده خانواده تا الی یوم معروف اند بدین حد مخدوم میرسند و ابتدای از خواجه عبد الواحد بن زید و خواجه حبیب عجمی
زید پنج خانواده بشیخ عبد الواحد بن زید می پیوندد اول زیدیان بشیخ عبد الواحد زید می پیوندند **دوم** عباسیان بشیخ عباس می پیوندند **سوم** ادهمیان بسلطان ابراهیم ادهم می
پیوندند **چهارم** هبیریان بشیخ هبیر بصری می پیوندند **پنجم** چشتیان بشیخ ممشاد علو دینوری می پیوندند و ابتدای چشتیان از شیخ ابو اسحاق چشتی است از چشت آمده بودند مرید
علو دینوری شده خلیفه گشتند بندگی خواجه اسحاق شیخ نامدار عارف محرم اسرار شده اند اما از خانواده که باقی مانده بودند ایشان می پیوندند بشیخ عجمی **اول** چشتیان **دوم**
طیفوریان **سوم** کرخیان **چهارم** سقطیان **پنجم** جنیدیان **ششم** گازرونیان **هفتم** طوسیان **هشتم** فردوسیان **نهم** سهروردیان چشتیان بشیخ حبیب عجمی می پیوندند
و طیفوریان بشیخ طیفوری می پیوندند و کرخیان بشیخ معروف کرخی می پیوندند و سقطیان بشیخ خواجه سقطی می پیوندند و جنیدیان بشیخ جنید بغدادی می پیوندند و این خانواده
که مقدم است نسبت پیران خود کرده اند نسبت پدر و جد خود محو کرده اند ببرکت پیران خود روی مقصود دیده اند و شراب وصل چشیده اند بعون الله و فضله امر ید معتقد را شاید که
شجره پیران خود را بداند که بدان خانواده مریدم و به کیان میرسم و بحضور چگونه می پیوندم اگر او را اینقدر معرفت نباشد او را مرید صادق و کامل نخواهند و نقل است از ارشاد الا برار
بندگی مخدوم شیخ حاجی شریف زندنی بیان چهارده خانواده نبشته اند که زیدیان ابنا عبد الله بن عوف اند پنج تن بودند مرید شیخ عبد الواحد بن زید شدند شیخ این پنج تن را
خلافت دادند و روش مسند ایشان است هر یک حفظ قرآن و علم و کمال و ریاضت و مجاهده خلوت بیابان اختیار داشته اند بعد سه روز بمیوه بیابان افطار میکردند بجد تکبیر سالها
از جامه نگذشتند اگر کسی طمع نعمت ایشان داشتی و طالب ارادت ایشان شدی اول خود را بصلاح انداخته و آنرا یاد کردی بعده ملاقات زیدیان او را در صحبت خود جا میدادی
و مرید میگرفتی و روز تا شب یک قرآن ختم کردی بعد سه روز یا چهار روز افطار بمیوه جنگل و گیاه کردی و ترک دنیا و اهل آن کردی مجرد شدی و فرد گشتی و بر گرد دنیا و اهل آن نگشتی
و خانه مسکن پست نکردی و در شهر و قریه و رنتی آمدی و در کوه ها و بیابان ها می ماند عباسیان سفر در وطن کنند و تنها باشند مقیم جای نگردند خانه و زن هرگز نه کرده اند و جامه

پیوند بپوشند هر جا که نماز شام بگذارند همانجا قرار گیرند و تمام شب زنده دارند اگر بغیر طلب چیزی برسد بخورند و اگر نه فاقه کنند و فطار بعد سه روز برابر مهمان کنند ایشان با کسی بیامیزند

اگر کسی بخیال ارادت باشد اول دل خود را از ماسوی الله بشوید آنچه در ملک باشد در راه خدا تعالی فقراء و مساکین ابدهد و فقر و فاقه اختیار کند و فرزندان را بخدا بسپارد

درویش ایشان رود و بعده مرید ایشان شود و سند ایشان گیرد از همیان بسلطان ابراهیم ادهم میرسند و آن مرید شیخ فضیل عیاض و چون ایشان خرقه خود را امرید صادق

میدهند مرید او همی گویانند او همیان خرقه هفت منی می پوشند و سیر و سیاحت میکنند و در سفر و حضر ذکر جلی میکنند و دیدار خدای جویند و اگر فتوح برسد بطفل و فقرا و مساکین دهند بخورانند

و تمام شب زنده دارند حیران در خرابها و بیابانها مجرد باشند و فتوح کس قبول نکنند بعد سه روز فطار با سبزه بی نمک کنند دلهای ایشان مزکی و مصفا شده و عیون دل ایشان

بینا شده و چشتیان پنج تن بودند اول خواجه ابو اسحاق چشتی بعد او خواجه احمد بعد ایشان خواجه ناصر الدین ابو یوسف بعد ایشان خواجه قطب الدین مودود چشتی این هر پنج تن در چشت بنا بران

خواجگان چشت خوانند و ایشان در شهر و قریه جا کنند خلق را دعوت کنند گرد اهل دنیا نگردند هم لقمه با فقرا شوند و سماع را دوست دارند اعراس پیران کنند و دستهای غریبان

خود شویانند وقتی غنی را بالای فقیر جا ندهند و از چشتیان ایشان یگان عبد الرحمان بن عوف اند و چشتیان دو تن بودند یکی محمد بود که بسیار صحابه را دیده و نام وی مبارک بن

حمزه عبد الرحمان بن عوف دو یاران مرید و حبیب عجمی شدند هر دو خلافت یافتند چشت گفت که به دامن کوه ها بروید و در نماز بکوشید و فطار بعد سه روز کنند بعضی قوت

هفت روز بیک خرما باشد ازین زیاده مخورید فتح کار خواهد شد و ایشان مدت دوازده سال مشغول بودند ایشان در روز فطار نکنند و یکبار با میوه بیابان فطار کنند در

ذکر حق مشغول باشند و ستر موئی پوشند و اگر جامه خوب و نرم برسد بفقرا و غربا دهند و آهوان بیابان بیایند و آرزو کنند و بگویند ما را برای خدا ذبح کنید و بخورید و هاتف آواز

میدهد که ای دوستان من در حضرت پاک آهوان عجز و زاری میکنند و میگویند الهی ما را رزق دوستان خود گردان و بر شما آمده اند بیدل نکنید چشتیان نعره زدند و گریه کردند الهی

عهد کرده ایم با حبیب عجمی وقتی گوشت که بدان نفس است نخوریم و دائم بین خوف و رجا باشیم طیفوریان شیخ طیفور که خلیفه حبیب عجمی بود مرد بس بزرگ و عارف و محرم اسرار صمد و

پنجاه سال عمر داشت و حسن بصری را دیده و جعفر صادق را خدمت کرد و تربیت حبیب عجمی یافت و شیخ طیفور مریدان خلافت داد و خرقه بایزیدی چهار نوع است یکی

است که جامه پیوند و هر کدام جامه یافتند در خرقه سیده خلند و لو عدد دیگر خرقه از صوف راست میکردند و دو هزار ریش سیاه دران خرقه وصل میکردند طریق سیر حلقه می بندند بعضی آنرا
هزار میخی میگویند در خرقه میخهاز دند و آن نشان محنت و محبت است اگر کسی بدین درویش دو هزار درم رساند نگیرند بلکه چنان مشغول باشند که او را هیچ خبر از تن و درد و الم هیچ نباشند
بعضی ازین خرقه یکی دست چاک کند و جامه چند رنگ مربع طریق خشت پاره میکردند بلکه دیگر پیوند زنند و دیگر نیست صوف کهنه که در راه افتاده باشد نمازی کرده در خرقه
وصل میکنند و هر خرقه را معنی است و هر که را هدایت باشد ازین خرقها عمل دست و هد پوشد طیفوریان چهار تن بودند شیخ مسعود طیفوری و شیخ محمود طیفوری و شیخ ابراهیم
طیفوری و شیخ مسعود و احمد طیفوری شکر پاره که آنرا امتاج گویند و کبودی و سفید پوشند و شیخ محمد طیفور را دو هزار ریش سیاه پوشند که آزاد و هزار میخ گویند اختیار کرده اند و شیخ
ابراهیم طیفوری خشت مربع در بر کرده اند و شیخ احمد مسعود طیفوری خرقه صوف کهنه را از پاره اختیار کرده اند هر یک تن با خدا تعالی مشغول شدند و غم و الم و درد و محنت اختیار
کرده اند و بعد هفت روز یا ده روز افطار میکردند و از دنیا و اهل دنیا مجرد بودند و ماران و کژدم و درندگان چون شیر و پلنگ با ایشان گرویدند و هر گاه که جواب ایشان پیش
میشدند و قریب ایشان میبودند و گهی بر دست و گهی بر زانو می نشستند طیفوریان زیر و روح را نمی آزارند اگر کسی مطلب ایشان شدی مرید ایشان شد برهنه سر شدی درویش
ایشان گرفتی و این خرقه بایزیدی پوشیدی کرخیان می پیوندند به شیخ معروف کرخی خلیفه داود طائی خواجه داود طائی و خلیفه حبیب عجمی و کرخ محله از محلات بغداد است بعضی
مرید خواجه معروف خود را منسوب معروف کرخی کرده اند نسب پدر و جد خود را ترک کرده اند و مشغول بخدا شده اند بعد سه روز افطار بیک خرما یا دو خرما میکردند و ذکر لا اله الا الله
بسیار میکردند و از خوف خدا میگریختند و غریبان را بسیار دوست میداشتند و همه را از خود بهتر میداشتند و از عرش تا تحت الثری حضور میداشتند و سقطیان می پیوندند به شیخ
سری سقطی و سقطیان سه تن بودند از ان ابنا اسم اعظم شیخ عزیز بن ملک یحیی یکی شیخ عمر بن علی و زراد خلیفه بغدادی این سقطیان مرید شیخ سری سقطی شدند اعراض با سوی
الله گرفتند مشغول بحق گشتند جامه کهنه و ردا که در راه می یافتند نمازی کرده در خرقه سخت میکردند و فتوح کسی قبول نمیکردند بعد سه روز یا چهار روز یک تن از خلوت بیرون
رفته شام آمدی و در خانها دریوزه کرده می آوردی بعضی مخادیم می پرسیدی که شما فتوح چرا قبول نمیکنید میفرمودند این زمان هیچ تفرقه نیست و بحضور دل دائم مشغول بحق باشیم

وکسیکه فتوح قبول میکند دل او متعلق دنیا و متعلق باهل دنیا می باشد اگر کسی فتوح دارد و حاجتی رود به دل او متعلق به برآمدن حاجت باشد اگر حاجت او برآید بعده حلال بود بر
آنچه این اجر برآمدن حاجت است دیگر چون کسی فتوح می آرد نفس بد خوئی او را دوست میدارد و در محبت از جا میکند که روزی بار دیگر بیارد منفعت شد و تخلیل و محبت حق
تعالی می آید بنابرین فتوح قبول نمیکند حالا باید مشغول میباشم اگر ظاهر کدام در همت پادشاه ام اگر پادشاهی ملک سلیمان در دنیا یابم نمیخواستم ذکر جلی را دوست میداشتند
و با خلق حلقه زده ذکر میگفتند و جنیدیان دو تن بودند یکی عثمان علی دقاق دوم شیخ محی الدین منصور هر دو عزیزان در علم و تقوی آراسته بودند و شاگردان امام اعظم
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه بودند سید بزرگ تر و معمر شدند شیخ گشتند بعد هفته افطار میکردند هفتاد سال ارادت این نوع ریاضت کردند بعده مرید شیخ جنید بغدادی شدند
و شیخ جنید بمجرد ارادت همدران ساعت خلافت دادند و خرقه درویشی هر دو را نوپوشانیدند بیهوش بیطاقت شدند شیخ جنید آب دهن خود کشیده در دهن هر دو نهادن در زمان
در هوش خود آمدند یاران گفتند مدهوش شما از چه بود شیخ جنید فرمود که ایشان هفتاد سال ریاضت و مجاهده دیدند مطلب ال امروز رسیدند گل از هر غزار دوست بوئیدند و شراب
وصل چشیدند و روی محبوب از چشم دل دیدند بدین سبب بیهوش شدند بعد ارادت دوازده سال حیات بودند روش و سند جنیدیان این بود که در دوازده سال از خانه ایشان دود
بر نمی آمدی و طعام پخته نمیشدی و هر غریب و فقیر که آمدی محروم رفتی و مطالب خود در یافتی و فتوح از حضرت صمدیت رسیدی و آواز برآمدی که شما با من مشغول باشید سبب طعام و آب
و جامه تعلق نکنید و هر حاجتمندی که بشما آید حاجت او من برآرم بعد چهل روز افطار بود بلکه بصورت آدمی شده است و ندو رسیدی که بعزت جلال من افطار کنید زیرا که لا یاکل
و لا یشرب صفت ملکی است قرار گیرید که شما صفت خود روزی کنم بعده افطار میکردند در زبان ایشان ناوک قضا بود و هر چه میگفتند میشد و هر که صحبت پاک ایشان میگرفت مرید
ولی الله میگشت از عرش تا تحت الثری نظر می افتاد و در نظر مریدان این از نعمت کبری است تا غایت جنیدیان اهل کرامات و ولایت اند و گازرونیان از سلطان ابراهیم اسحاق شاهی
گازرونی است او امیر گازروان بود ترک پادشاهی کرد و خواجه عبدالله خفیف را مرید کرد او مرید خواجه محمود رومی بود و او مرید خواجه جنید بغدادی چون سلطان ابو اسحاق گازرونی
مرید خواجه عبدالله خفیف شد خواجه عبدالله او را خلافت با طبل و علم داد و فرمود ای ابو اسحاق گازرونی ترا دین و دنیا دادم تو علم برافراز و طبل بنواز تا روز قیامت از خدا

خواستم امروز پیوستگان تو هر یک صاحب طبل و علم باشند و محتاج کس نگردند و هر که زیر علم تو بگردد و آمرزیده شود و به گوش هر مریض که آواز طبل تو برسد نیک شود و ما روا کردم هر چه باشد
از جنس موذی دفع کرده و دیو و پری و مانند آن همه دور شوند و نزدیک نیایند و مریدان و معتقدان تو همیشه با عزت و حرمت باشند و مشغول بحق باشند و سند درویشی ایشان آنست که
همیشه در خلوت و مجاهده و ریاضت و اسماء اعظم و دیانت القدرت ده نام و دعا عرف است میخوانند و در خواندن اسما سخن نگویند و اکثر حال حیوانی نخورند و چلهها بکنند و خدا را به
خدا خوانند و دیدار از و طلبند و هر روز وقت دادن طعام و درم برای فقیران طبل بگویند تا خلق جمع شوند و نعمت برگیرند و وقت رفتن مسجد جامع روز جمعه و عید طبل بگویند و علم برافرازند
اگر کسی حاجتمندی یا فقیری بود و حاضر شود و مراد خود حاصل کند و ذکر جلی الله الله پیش علم بگویند این فعل حسنه است و هر که زیر علم سلطان ابو اسحاق گازرونی شیر مست و واله شده باید
بمطلوب برسد و لا اله الا الله بسیار گویند و فردوسیان می پیوندند بخواجه جنید بغدادی ابتدای فردوسیان از سهروردیست چنانچه شیخ ضیاء الدین و ابو النجیب سهروردی هر دو مرید
یک پیر اند پس بواسطه بخواجه جنید بغدادی میرسد و روش فردوسیان آنست که بر جاده شرع باشند و بهر وقت نماز با جماعت بگذارند و عمل بظاهر حدیث بکنند و بعمل کسبی روزی بدست آرند
و عمل بر آن کنند و در خلوت مطالعه علم حدیث بکنند یا بعلم عبادت مطالعه کنند و سبق گویند و غنی و فقیر را برابر دانند و هر که مرید ایشان شود ولی الله و عارف گردد و لا اله الا الله بسیار ملا
کنند و طوسیان هم می پیوندند بخواجه جنید بغدادی بمحل بواسطه فردوسیان و طوسیان دو فرقه اند اما سند طوسیان آنست که سماع و مزامیر کل بشنوند و رقص کنند و ذکر جلی گویند و هر چه
رسد خیر و شر را نعمت دانند و آنرا بخورند تفحص و تطوع نکنند که از کجا است و چیست و بگویند ما صنع الله فهو خیر هر چه و هر که هست بخش و حصه برابر دهند اگرچه کافر باشد یا مومن قسمت برابر
کنند و در چون و چرا نیفتند مهمان در خانه مومن و هم کافر بشوند روش و سند ایشان همین باشد و لا اله الا الله محمد رسول الله بسیار گویند و سهروردیان می پیوندند بشیخ ضیاء الدین
ابو النجیب سهروردی بدام محل الشیخ ممشاد علو دینوری میرسند و شیخ ممشاد علو دینوری خلیفه جنید بغدادی بودند اما روش و سند شیخ نجیب عبد القاهر سهروردی آن بود که پیش از آن
دوازده سال نفس را بعد هفت روز آب دادی و سه خرما بخوردی همیشه با خدا مشغول بودی چون مرید شد هفت سال بعد چهل روز نفس را آب دادی و سه خرما بخوردی و چون در خلافت خود
مدت سی سال خواب نکردی و رو نگردانید و همیشه توجه بسوی قبله بودی و علم بر کمال داشت و از عرش تا تحت الثری منظر مریدان شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی می افتاد هر چه از زبان

شیخ بیرون آمدی بقضاء الله همان شدی وهر که مرید شیخ شدی اہل الله گشتی وهر که در خانواده سهروردی پیوستی حاجت وکشف وکرامات حاصل شدی بغایت هنوز بر این نوع است
خانواده بزرگ است ودیگر چون مرید کنند وکلاه بر سر نهد وکس پرسد که کلاه از کجا آمده است بگو روزی مهتر جبرائیل از حضرت صمدیت چهار کلاه پیش رسول علیه السلام بیاورد وگفت یا رسول
الله از این چهار کلاه هر که را خواهی بده حضرت رسالت پناه هر چهار کلاه بر سر خود نهاد بعده ابو بکر را طلبید وکلاه یک ترکی بر سر او نهاد وبعده عمر را طلبید کلاه دو ترکی بر سر او نهاد بعد
از آن عثمان را طلبید کلاه سه ترکی بر سر او نهاد بعده علی را طلبید کلاه چهار ترکی بر سر او نهاد وفرمود که این چهار کلاه مر شما چهار کس راست هر که را خواهید بدهید بعده امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه خواجه حسن بصری را پوشانید وخواجه مشار الیه هر یک مشایخان را رسانید کیفیت چهار کلاه اینست وچهار خانه اینست اول خانه شریعت دوم خانه طریقت سوم خانه حقیقت
چهارم خانه معرفت هر کرا از این چهار کلاه واز این خانه خبر نباشد او را درویشی مسلم نباشد اگر ترا پرسند که معنی کلاه چیست بگو ترک چهار چیز است اول ترک چشم است که از نادیدنی ببندد
دوم ترک گوش است که ناشنیدنی نشنود سوم ترک زبان که ناگفتنی نگوید چهارم ترک دست وپا که از ناگرفتنی ونارفتنی باز دارد تا کلاه چهار ترکی بروی مسلم باشد اگر ترا پرسند که کلاه چند
حرف است اول کاف خود را کسا ساختن دوم لام بر هر یکی لطف کردن سوم الف الله ذکر گفتن بسیار چهارم ها هدایت از حق طلبیدن

ذکر خرقه پوشیدن وپوشانیدن

اگر ترا پرسند که خرقه که آورده وکه پوشید چه نام دارد ودر آن چه نوشته بود بگو جبرائیل علیه السلام با فرمان رب العزت در رسید که یا جبرائیل در بهشت برو واز درخت طوبی یک خرقه
بیار ودر محمد صلی الله علیه وسلم برسان بفرمان حضرت صمدیت جبرائیل علیه السلام خرقه از بهشت به محمد صلی الله علیه وسلم آورد وگفت یا محمد خدای تعالی ترا هدیه فرستاده چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خرقه را دید بغایت خوش شد وجمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین استاده شدند ونام آن خرقه حیات الحجر ودر گریبان آن نوشته بود یا ستار یا لطیف یا حلیم
ودر میان خرقه نوشته بود یا صبور یا شکور یا کریم یا مرشد ودر دامن خرقه نوشته بود یا واحد یا احد یا فرد یا صمد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابا بکر رض اگر این خرقه ترا دهم
تو چکنی گفت شب وروز در تلاوت قرآن مشغول باشم باز عثمان را گفت اگر ترا بدهم تو چکنی گفت شرم زیاده کنم باز علی را گفت اگر ترا بدهم تو چکنی گفت ستاری پیغمبر گفت این خرقه
بپوش که فرمان خدای تعالی چنین است هر که عیب های بندگان بپوشد لایق خرقه است اگر ترا پرسند که ایمان خرقه چیست وبیگانه خرقه چیست وفریضه خرقه وسنت خرقه چیست ودر این
وقبیله خرقه چیست

صدق زیاده کنم باز عمر را گفت اگر ترا دهم تو چه کنی

چونکہ بیاض در آخر کتاب باقیماند لہذا این شجرہ کہ متضمن
است بنسب خلفاء اربعہ ومیرسد نسب ہر یک بنسب رسول
اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درج کردہ شد ۱۲ واللہ الموفق والمعین

محمد ۳ — رسول اللہ — عبد اللہ — عبد المطلب — ہاشم — عبد مناف — قصی — کلاب — مرہ — کعب

ابو طالب — علی — حسنین

صدیق — قحافہ — عامر — عمرو — تیم

عثمان — عفان — ابو العاص — امیہ — عبد الشمس

عمر — خطاب — نفیل — عبد العزی — ریاح — عبد اللہ — قرط — رزاح — عدی

حرب — ابو سفیان — معاویہ

بیان هفتاد و دو ملت و فضیلت صحابه کبار رضی الله عنهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه امت محمد صلی الله علیه وسلم بهترین امت هاست و از امت محمدیه بهتر اند کسانیکه یافته اند صحبت رسول خدا را و گرویده اند بدو و تصدیق و بیعت کرده اند بوی و پیروی کردند او را و با او جنگ کردند با کفار و فدا کردند بروجانها و مالهای خویش را و بزرگی و تعظیم کرده اند یاران او را و بهترین اهل این قرن جماعتی اند که با پیغمبر علیه السلام در حدیبیه بودند و بیعت رضوان کرده اند چنانکه خدا تعالی در قرآن شریف صفت ایشان فرموده و ایشان یکهزار و چهار صد کس بوده اند و بهترین اهل حدیبیه کسانی اند که در بدر با پیغمبر علیه السلام حاضر بودند و ایشان سه صد و سیزده کس بوده اند بمقدار اصحاب طالوت که در هفتاد هزار بنی اسرائیل سه صد و سیزده کس فاضلتر بوده اند و فضلترین اهل بدر چهل تن اند از اهل خیزران که ایشان کامل الایمان شدند بعمر رضی الله عنه و بهترین ایشان عشره مبشره و اسامی آنها اینست ابوبکر صدیق رض عمر فاروق رض عثمان ذی النورین رض علی ابن ابیطالب رض طلحه زبیر عبدالرحمان ابن عوف سعد سعید ابو عبیده ابن الجراح و بهترین این ده خلفای اربعه اند و بهترین این چهار اول ابوبکر رض است پس عمر رض پس عثمان پس علی رض و زمان خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سی سال بوده است که از آن سی سال خلافت ابوبکر رض دو سال و چند ماه است خلافت عمر ده سال و شش ماه و خلافت عثمان رض دوازده سال و خلافت علی رض کرم الله وجهه چهار سال و هفت ماه و شش روز زیاده و از ده روز و تمام شد سال پنجم بولدی امام حسن مجتبی رضی الله عنه و زمان حکومت معاویه نوزده سال بود و بیشتر ازین حاکم کرده شد معاویه از جانب حضرت عمر رض بر شام تا بیست سال در خلافت خلفای اربعه بمشوره جمیع اصحاب رسول خدا کذا فی **غنیة الطالبین** بیان هفتاد و سه گروه ده گروه است اهل سنت و الخوارج و الشیعه و المعتزلة و المرجیة و المشبهة و الفراریه و النجاریة و الکلابیه پس اهل سنت یکطائفه است و خوارج پانزده[۱۵] فرقه است و معتزله شش فرقه و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و الکلابیه هر یک ازینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه

اند پس همه اینها هفتاد و سه فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اما فرقه نجات یابنده پس این
اهل سنت و جماعت است و تحقیق بیان کردم مذهب ایشان و اعتقاد ایشان بر طریق که بالا بیان کردم
ذکر او را و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله و مجبریه یعنی قائل بجبر و نفی اختیار اند از جهت قائل
شدن این فرقه ناجیه که بدرستی همه مخلوقات بمشیت و قدرت و ارادت و خلق خداست و می نامند
این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان در ایمان میگوید یکی از ایشان من مومنم انشاء
الله تعالی چنانچه بالا بیان کردم و می نامند رافضیه این فرقه را ناصبه از جهت قائل شدن این فرقه خلافت
کردن و برپا کردن امام را بعقد جماعة اهل اسلام و می نامند این فرقه را جهمیه و نجاریه مشبهه از جهت اثبات
کردن آن فرقه ناجیه حق تعالی را از علم و قدرت و حیات و غیر ذالک و می نامند او را باطنیه حشویه از جهت
قول آن فرقه باخبار رسول ع و دست زدن ایشان بآثار صحابه و نسبت هم آن کرا اصحاب حدیث و اهل سنت
چنانچه بیان کردم و اما خوارج پس ایشان را نامها و لقب هاست نامیده شده اند خوارج از جهت
برآمدن ایشان بر امیر المومنین علی رض و نامیده شده اند محکمیه از جهت انکار کردن در حکم ابو موسی اشعری
و عمرو ابن عاص را که در معامله مخالفت با معاویه هر دو کس را حکم گرفته بودند از جهت قول ایشان نیست
حکم مگر خدای را هرگاه که حکم گرفت علی رض آن هر دو حکم را و نامیده شده اند حروریه از جهت آنکه ایشان
فرود آمدند در حرورا و آن نام جای است و نامیده شده اند شراة از جهت گفتن ایشان که فروخته ایم
جانهای خود را بثواب خدا و رضای او و نامیده شده اند ایشان مارقه از جهت برآمدن ایشان از دین
و تحقیق صفت کرده است ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی که خواهند برآمد از دین چنانچه تیر
از نشانه پس باز نخواهند آمد در دین پس ایشانند که برآمده از دین و اسلام جدا شده اند از ملت و گریخته
اند از آن ملت و جماعت و گم شده اند از راه راست و برآمده اند از سلطان و کشیده اند شمشیر بر ائمه
و حلال گفته اند خونهای و مالهای ایشان و نسبت کفر کرده اند کسی را که مخالفت کردند ایشان و دشنام
میدهند اصحاب رسول خدا را و ختران او را و بیزار میشوند از اصحاب و نسبت میکنند ایشان را بکفر و
گناهان کبیره را روا میدارند از خلاف کردن با ایشان و ایمان نمی آرند بعذاب گور و نه بحوض و نه بشفاعت
و نمی آرند هیچ یکی را از آتش و میگویند کسیکه دروغ گفت یکبار یا کرد گناه کبیره یا صغیره را پس مرد بی
توبه پس این شخص کافر است و در آتش همیشه است و روا میدارند گذاردن نماز بجماعت مگر در پس امام خودشان
و روا میدارند تاخیر کردن نماز را از وقتش و روزه داشتن پیش از دیدن ماه و فطر را مثل این روا میدارند

ونظر کردن بزن اجنبیه بغیر نکاح کردن بغیر حضور ولی و روا میدارند متعه را و روا میدارند
بیع کردن یکدرم بدو درم دست بدست و روا میدارند نماز را با موزه و نه مسح کردن بر موزه و نه
فرمان برداری پادشاه و خلافت قریش و اکثر اقوام خوارج درین جزایر اند عمان و موصل و حضر
موت و نواحی عرب و آن کسی که پیدا کرد بر ایشان کتابهای این اشخاص اند عبد الله بن زید و محمد بن حرب
و یحیی ابن کامل و سعید بن هارون پس ایشان پانزده فرقه اند یکی از آنها نجدات است نسبت کرده شده
اند ایشان بسوی نجده بن عامر که از بنی حنیفه و از بلاد یمامه بود و ایشان اصحاب عبد الله بن ناصر اند
رفته اند بسوی اینکه دروغ گفت یکبار و یا کرد صغیره و محکم شد بر آن گناه پس او مشرک است و اگر زنا کرد و دزدی
کرد و خورد شراب را بغیر مصر بودن بر این گناه پس او مسلمانست بدرستی حاجت نیست خلق را بسوی امام
خدا ایکه واجب است دانستن قرآن و بعضی از آن خوارج ازارقه اند و ایشان اصحاب نافع اند بن الازرق
رفته اند بسوی اینکه هر گناه کبیره کفر است و بدرستی که دار دنیا دار کفر است و بدرستی ابا موسی و عمر بن
العاص کافر شدند بخدا وقتیکه حکم کردند ایشان را امیر المؤمنین علی رض در میان خود و در میان معاویه در نظر
کردن در آنچه نیک است برای رعیت و روا میدارند کشتن اطفال را از اولاد مشرکین و حرام میدارند
سنگسار کردن زانی و زانیه را و حد نمیزنند بدشنام زنا و تهمت کننده مرد محصن را و حد نمیزنند
دشنام کننده زن محصنه را و بعضی از آن خوارج فرنگیه اند منصوب با بن فرنگ و بعضی از آن خوارج
عطویه اند منسوب ابی عطیه و بعضی از ایشان اجارده اند منسوب به عبد الرحمن بن الجرد و ایشان گروه بسیار
اند و از ایشان شدند میمونیه که اصحاب میمون بن عمران اند همه روا میدارند نکاح دختران پسران را و دختران
دختران را و دختران برادران را و دختران خواهران را و میگویند که سوره یوسف از قرآن نیست و
میگویند که روا نیست که قصه عشق در قرآن باشد و از عجارده اند و حازمیه اصحاب حازم ابن عاصم جدا
شده اند از فرقه دیگر با اینکه بدرستیکه دوستی و دشمنی دو صفت اند در ذات حق تعالی و جدا شده اند
از حازمیه معلومیه پس رفته اند بسوی اینکه نشناخت کسی خدای را بنامهای وی پس آنکس جاهل است نه مومن
و هر که دانست با تمامش آن مومن است و نفی کرده اند اینکه افعال بنده مخلوق خدا باشد و نفی کرده اند
این را که بهتر توانائی و قدرت بر فعل مقارن باشد بلکه مقدم است و از اصل پانزده گروه فرقه مجهولیه
است و آن فرقه میگویند بدرستی کسیکه داند خدای تعالی را به بعضی نامهای وی پس او داناست بخدای
عز و جل و جاهل نیست و از آن اصل فرقه صلیبیه است و آن منسوب است بعثمان بن صلب و دعوی کرده اند

که بدرستی کسیکه قبول کرد ما را و اسلام آورده او را طفل باشد پس نیست آن طفل را اسلام تا که برسد بحد
بلوغ و دعوت کنیم او را باسلام پس قبول کند او را و از آن اصل فرقه اخنسیه است که منسوب است بمردیکه
گفته میشود او را اخنس پس رفته اند بسوی اینکه بگیرد خواجه از زکوة بنده خویش و بدهد خواجه بنده خود را
از زکوة خود وقتیکه محتاج باشد بنده و فقیر باشد و ازین اصل فرقه ظفریه است و حفصیه طائفه است
از ظفریه بر آمده از ایشان زعم میکند بدرستیکه کسیکه شناخت خدا را و کافر شد بهرچه غیر اوست از پیغمبر و بهشت
و دوزخ و کرد همه خباثت را از کشتن نفس و حلال دانستن زنا را پس آنکس پاکست از شرک و کفر و جز
اینکه مشرک نیست که جاهل بخدا باشد و منکر او و زعم میکند بدرستیکه حیران کسی است که ذکر کرده است
حق تعالی او را در قرآن بقول خود و آن علیست و اصحاب او طلب میکند او را بسوی راه راست که بیا
ما را و ایشان اهل نهروان اند و از آن اصل فرقه عیاضیه اند از اصحاب عبد الله بن عیاض زعم کرده
اند بدرستیکه همه چیزها فرض کرد حقتعالی بر خلق خود ایمان است و بدرستی هر کبیره کفر نعمت است
یعنی انکار نعمت نه کفر شرک است و از آن فرقه اصول بیهسیه است پس این منسوب است به ابی بیهس
بن جابر الخارجی جدا از فریق دیگر پس زعم میکنند بدرستی مرد نمیشناسد مسلمان تا اینکه بداند همه چیزها
که حلال کرده است خدا بر وی و همه چیزها که حرام کرده است بر و مخصوص از بیهسیه جماعتی اند که میگویند
هر که کرد گناهی که حرام است بر و کافر نیست تا آنکه بر داشته شود او را بسوی حاکم پس حد نبرد نداو را بران
و از آن اصول فرقه خوارج شمراخیه اند منسوب است بعبد الله بن شمراخ پس زعم کرده است بدرستی
کشتن مادر و پدر حلال است و بوده است آن عبد الله وقتیکه دعوی کرده این حکم را و در دار التقیه پس رفتند
از خوارج بسبب این حکم از آن اصول فرقها خوارج بدعیه اند قول ایشان همچو قول ازارقه است
و جدا شدند باینکه بدرستی نماز دو رکعت است در پگاه و دو رکعت است در شبانگاه از جهت قول
حقتعالی بر پا دار نماز را در دو جانب روز و نزدیک از شب بدرستیکه نیکیهای میبرند بدیها را الی قوله
صلوة دو رکعت است وقت مذکور این دو طرف نهار است که نزدیک شب باشد و اتفاق کرده اند
طائفه با ازارقه با اباحت بنده کردن زنان کفار را و کشتن اولاد ایشان را و او را اخال که غارت کرده شده
باشند از جهت فرموده خدا تعالی حکایت از نوح علیه السلام مگذار بر زمین از کافران گردنده و
اتفاق کرده اند همه خوارج بر نسبت کفر کردن بعلی رضی الله عنه از جهت حکم گرفتن ابی موسی و عاص را
در میان خود و معاویه بر نسبت کفر کردن صاحب کبیره را الیش فرقه نجدیه است و بدرستیکه ایشان موافقت

گروه اند برین جمله واما شیعه پس مر ایشان را نامهاست بعضی از آن نامها شیعه است و رافضیه است و بعضی
از ایشان غالیه اند و از ایشانند طیاره و خیت خر اینکه گفته شد ایشان را شیعه زیرا که ایشان پیروی کرده
اند علی رضی الله عنه را و تفضیل داده اند او را بر همه یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته شده است ایشان را
رافضیه از جهت ترک کردن ایشان اکثر یاران را و ترک کردن امامت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و گفته
شده است نامیده شده اند ایشان روافض زیرا که ترک کرده اند ایشان زید بن علی را هرگاه که دوست
داشت آن زید شیخین را رضی الله عنهما و گفت بامامت ایشان و گفت زید ترک کردند مرا و پس
نامیده شده اند رافضیه و گفته شده است شیعه کسیست که فضیلت نه دهد عثمان رض را بر علی رض
و بدرستی رافضی کسیست که تفضیل کند علی را بر عثمان و از ایشانند قطعیه از جهت قطع کردن ایشان بر
موت موسی ابن جعفر رض و از ایشان اند غالیه از جهت غلو کردن و فرو رفتن ایشان در شان علی بچیزیکه
سزاوار نیست از صفات خدا و صفات پیغمبری و کسانیکه تصنیف کرده اند کتابهای ایشان این جماعه
اند هشام بن الحکیم علی بن منصور و ابو الاحوص والحسین بن السعید و الفضل بن شاذان و ابو عیسی
الوراق و ابن الراوندی اکثر جاهائی که میباشند ایشان از شهرها این بلاد است قم و قاشان و بلاد [illegible]
و روافض سه گروه اند غالیه زیدیه رافضیه و متفرق شدند از آنها دوازده گروه سبائیه
طیاریه منصوریه و غربیه و خطابیه و معمریه و البزیعیه و مفضلیه
و متناسخه و شریعیه و السبائیه و مفوضه و اما از زیدیه متفرق شده اند شش
شیعه جارودیه و سلیمانیه و البتریه و یعقوبیه و نعیمیه و ششم فرقه از ایشان
منکر نیستند بازگشت آدمی بسوی دنیا بعد از ممات و بیزار میشوند از شیخین رض و اما رافضیه پس متفرق
شده اند بچهار فرقه که نامهای ایشان اینست قطعیه کیسانیه کربیه مغیریه محمدیه و
حسنیه و ناووسیه و اسماعیلیه قرامطیه و مبارکیه و شمطیه و عماریه و ممطوریه
و موسویه و امامیه آنچه اتفاق کردند بر و همه گروه های رافضیه اینست که اثبات میکنند امامت
بعقل و بدرستی امامت ثابت بنص و بدرستی ائمه پاک اند از جمیع آفات از غلط و سهو و خطا در احکام
و از جمله احکام متفقه ایشان است انکار کردن ایشان امامت مفضول را باوجود فاضل و مختار آنست
که پیش بیان کردم در ذکر امامیه و از جمله احکام متفقه ایشان است فضیلت دادن ایشان علی رض را
بر همه صحابه و دعوی نص کردن ایشان بر امامت علی رض پس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بیزار شدن ایشان

ایشان از شیخین وغیر ایشان از یاران هر چند کسان را که قبول میکنند متفق اند بر تبری از همه صحابه
و از احکام متفقه ایشان است نیز دعوی کردن ایشان که بدرستی امت مرتد شد بترک کردن امامت
علی را رضی الله عنه مگر شش کس یا و آن این چهار صحابه اند علی و مقداد بن اسود و سلمان فارسی و دو
مرد دیگر و از احکام متفقه ایشان است بدرستی مر امام راست اینکه بگوید نیستم من امام در حال ترس و بدرستی
که خدا میداند چیزی را پیش از آن که شود و بدرستی مرده ها باز می آیند بسوی دنیا پیش از روز حساب مگر غالیه
از ایشان پس بدرستی ایشان زعم کرده اند که نیست حساب و نیست حشر اجساد و از احکام متفقه ایشان
است که بدرستی امام میداند هر چیزیکه شده است و هر چیزیکه خواهد شد از امر دنیا و دین تا آنکه شمار سنگریزه هاست
و قطره های باران و برگ درختان و بدرستی امامان ظاهر میشوند بر دست ایشان معجزات چنانکه بر دست
پیغمبران و گفته اند اکثر از ایشان بدرستی کسی که جنگ کرد علی رض را پس او کافر است بخدا تعالی و چیزها که
ذکر کرده اند غیر این مذکور و انچیزیکه جدا است از هر گروه پس ایشان غالیه اند تحقیق دعوی کرده اند بدرستی
علی رض بهتر است از همه پیغمبران و دعوی کرده اند بدرستی علی رض نیست دفن کرده شده در خاک چنانچه
دیگر یاران رضی الله عنهم بلکه او در ابر است جنگ میکند دشمنان خود را از بالای ابر و بدرستی علی کرم الله وجهه
باز خواهد آمد در آخر زمان خواهد کشت بغض کنندگان خود را و دشمنان خویش را و بدرستی علی رض و باقی
ائمه معصومین نه مرده اند بلکه باقی هستند تا آنکه برپا شود قیامت و راه نمی یابد بسوی ایشان موت و دعوی
کرده اند که علی رض پیغمبر است و دعوی کرده اند که جبرائیل علیه السلام غلط کرد در فرود آمدن وحی برو و
دعوی کرده اند نیز بدرستی که علی رض خدا بوده است خدا بر ایشان لعنت خدا و فرشتگان و همه خلق تا روز قیامت
و بکند اثر های ایشان را و هلاک کند سبزه های ایشان را و نگرداند از ایشان در زمین گردنده آگاه باش بدرستی
بنهایت رسیده اند در غلو خود و گردن کشی کرده اند بر کفر و گذاشته اند اسلام را و جدا شده اند از ایمان و
منکر شدند خدا و پیغمبران را و قرآن را پس پناه میجویم بخدا از کسانیکه رفته اند بسوی این سخن و بر آمده اند
از غالیه بنانیه و ایشان منسوب اند بسوی بنان بن سمعان و از جمله افترا ها و سخن های باطله ایشان است
که بدرستی خدا تعالی بر صورت ایشان است و این دروغ گفته اند بلند است خدا تعالی از این ناشایستگی
های فرمود خدا تعالی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ نیست مانند او چیزی و او شنوا بینا
است و اما طیاریه از غالیه و او منسوب است بسوی عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار قائل
اند ایشان به تناسخ و بدرستی روح آدم علیه السلام روح خدا است تناسخ کرد در آدم و فرو رونده اند از غالیه

که قایل اند به تناسخ زعم میکنند بدرستی روح نقل کرده میشود بسوی این دنیا پس از برآمدن از دنیا بمیت
نخستین انتقال میکنند بر غالب پس نقل کرده میشود بسوی چیزیکه است حقیر هیکل است و همیشه از حالی بحالی تا آنکه
نقل کرده میشود بسوی کرم عذره و چیزیکه مانند کرم عذره است و او پسین چیزی است که انتقال میکند
روح در و تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان بدرستی روحهای گناهگاران نقل کرده میشود در آهن و گل و
ظرفهای خام از گل می باشند عذاب داده شده با آتش و به پختن و به زدن و گداختن و به استعمال
کردن و خار داشتن از جهت عذاب کردن بمقدار گناه آن عاصیان اما **مغیریه** پس نسبت
کرده شده اند بسوی مغیره بن سعد که او دعوی کرده بود پیغمبری را و زعم کرد بدرستی که خدا تعالی نوریست
بر صورت آدمی و دعوی کرد زنده کردن مردها را و غیر اینها را و اما منصوریه پس نسبت کرده شده است
بسوی ابی منصور بوده است و زعم میکرد بدرستی او بالا رفت بسوی آسمان و مسح کرد پروردگار سر او را
و زعم کرده است این که عیسی علیه السلام اول مخلوقات خداست پس علی رض مخلوق است و پیغمبران خدا
منقطع نمیشوند و نه بهشت است و نه دوزخ و زعم میکنند این طایفه بدرستی کسیکه گشت چهل کس را از
مخالفان ایشان می درآید در بهشت و حلال میدانند مالهای مردم را و بدرستی جبرائیل خطا کرد در رسالت
و این قول ایشان کفر است و اما **خطابیه** پس نسبت کرده شده اند بسوی ابی خطاب زعم میکنند
بدرستی امام پیغمبران اند امین و در هر وقتی پیغمبر گویا و ساکت است اما محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر گویا است
احکام شرایع و علی پیغمبر ساکت است و اما معمریه نیز ۳ زیادت در ترک نماز اما و **بزیعیه** منسوب اند
به بزیع زعم کرده اند بدرستیکه امام جعفر خداست پس دیده نمیشود و لیکن دیده میشود بصورتیکه داشت هلاک
باد آبا ایشان را می آمد وحی و بابر داشته میشوند بسوی ملکوت که هلاک باد اینها را عجب بزرگست افترای ایشان
اما **مفضلیه** پس منسوب اند بمفضل صیرفی بر خود می بندند دروغ پیغمبری و نبوت را و قول
ایشان در الهیه همچو قول نصاری است در مسیح اما **شرعیه** پس منسوب است بشریع زعم کرده اند که
خدا تعالی در پنج کس است پیغمبر عباس و علی و جعفر و عقیل اما **سبائیه** منسوب اند به عبدالله بن سبا
از دعوی های ایشان است که بدرستی علی نمرده است و بدرستی باز خواهد آمد پیش از روز قیامت و سید
که از قبیله حمیر است از ابن سبائیه است اما **مفوضه** پس ایشان قایل اند بدرستی سپرده است حق
تعالی تدبیر خلق را بسوی ائمه و بدرستی خدا تعالی تحقیق قادر ساخت پیغمبر را بر خلق عالم و تدبیر او و بدرستی
بوده است که پیدا نکرده است خدا از این عالم چیزی را و همچنین گفته اند بحق علی رض که تفویض کرد حق تعالی

خلق عالم را باو وازیشانند کسانیکه هرگاه که می‌بینند ابر اسلام میکنند بر علی رض وزعم کرده اند
بدرستی علی رض در سحاب است بر طریق که بیان کردم بالا اما زیدیه نامیده شده اند باین نام از جهت
میل کردن ایشان بسوی قول زید بن علی در والی ساختن ابوبکر و عمر و اما جارودیه پس منسوب اند
باهل ابی جارود زعم برده اند علی رض وصی رسول خدا است واو امام برحق است وگفته اند ایشان بدرستی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نص کرده است به صفت علی نه بنام او و بانجام میرسانند امامت را حسین رض
پس امامت بمشورت است در ایشان و درمیان کسانیکه برآیند به شمشیر از ایشان به شرط آنکه عالم و شجاع
باشند و اما سلیمانیه که زیدیه اند پس منسوب اند بسلیمان بن کثیر گفت زرقان که زعم کرده اند
ایشان بدرستی علی بوده است امام چرا که افضل عصر خود است و بدرستی بیعت است بشیخین خطا است
که مستحق بوده اند نام سبقت را بر علی رض لیکن این خطای بحد فسق نیست پس ایشان هم امام اند و
بدرستی است گذاشت اصلح را که علی باشد اما بتیریه از زیدیه اند پس منسوب اند به ابتر و آن
نو است که لقب کرده شده است که به ابتر و زعم کرده اند بدرستی بیعت امامت ابوبکر رض و عمر رض نیست بخطا
زیرا که علی رض برغبت خود گذاشت امیر را برایشان و ایشان توقف دارند در حق عثمان رض که امام برحق
است یا نه و میگویند که علی رض امام است وقتیکه بیعت کرده شده او را اما نعیمیه پس منسوب اند
به نعیم بن یمان و آنرا نعیمیه میگویند ابتریه را لیکن ایشان بیزار شده اند از عثمان رض و منکر شده اند
به شیخین و اما یعقوبیه پس میگویند به ابی بکر رض و عمر رض که امام برحق اند و منکر اند بازگشت ادا
پس این فرقه منسوب است بمردیکه گفته میشود او را یعقوب و بعضی از ایشان بیزار شده اند از شیخین رض
و میگویند بازگشت را بدنیا **فصل** و اما روافض پس چهارده فرقه اند که متفرق شده اند از ایشان
پس نخستین ایشان قطعیه است نامیده شده اند باین نام از جهت قطع و یقین کردن ایشان بموت
موسی بن جعفر و برآیند ایشان امامت را تا محمد بن حنفیه او است امام قائم که انتظار کرده شده است
او را و دویمی فرقه کیسانیه اند میگویند بامامت محمد بن حنفیه زیرا که داده شده علم باو در بصره و فرقه
کربیه است و ایشان اصحاب ابن کریب ضریر بوده اند و فرقه چهارم مغیریه و ایشان یاران مغیره
اند و آن مغیره امام ایشان است تا برآمدن مهدی فرقه پنجم محمدیه است و تحقیق زعم کرده اند بدرستی
امام قائم محمد بن عبدالله بن الحسن ابن الحسین است و بدرستی او وصیت کرده عهد امامت را بالمبی منصور
نه بنی هاشم چنانچه وصف کرد موسی علیه السلام عهد خلافت را در بنی اسرائیل به یوشع نه باولاد خود و نه

۱

باولاد هارون علیه السلام اما فرقهٔ ششم از رافضیه **حسینیه** است زعم کرده اند ایشان بدرستی که
ابی منصور وصیت کرد خلافت خود به حسین بن ابی منصور و اوست امام پس از وی و اما فرقهٔ هفتم
ناوسیه است که لقب کرده شده اند باین نام زیرا که نسبت کرده شده اند بسوی ناوس بصری
که سردار ایشان بود و میگویند بامامت جعفر صادق و بدرستی او نمرده است و او قائم و موجود است
و مهدی موعود و اما فرقهٔ هشتم **اسماعیلیه** پس گفته اند که جعفر صادق مرده است و امام پس او
اسمعیل است و گفته اند او مالک زمین خواهد شد و اوست مهدی که انتظار برده میشود بخروج وی و اما
فرقهٔ نهم **قرامطیه** اند پس ایشان میکشند امامت را تا جعفر صادق و بدرستی جعفر نص کرد بر ورایت و
علم محمد بن اسمعیل که او امام خواهد شد و محمد نمرده است او زنده است اکنون و اوست مهدی منتظر و
اما فرقهٔ دهم مبارکیه اند پس منسوب بسوی سردار خویش که مبارک است زعم کرده اند بدرستی که بدرستی محمد بن اسمعیل
مرد و بدرستی امامت در اولاد اوست اما فرقهٔ یازدهم **شمیطیه** زعم کرده اند بدرستی که امام جعفر است پس
امامت در بنی جعفر است و اولاد او و اما فرقهٔ دوازدهم **عماریه** و گفته میشود آنرا **فطحیه** زیرا که
عبدالله بن جعفر بوده است عریض و سطبر بود نهر دو پای او و میگویند امام بعد جعفر پسر اوست عبدالله
نام و این عماریه جماعهٔ کثیر اند و اما فرقهٔ سیزدهم **ممطوریه** نامیده شده اند باین نام زیرا که مناظره کردند بیونس
بن عبدالرحمن و یونس از فرقهٔ قطعیه است که قطع میکنند بموت موسی بن جعفر پس گفت مر ایشان را یونس شمایان
خوارتر از سگان باران زده شده اید پس چسپید بایشان این نام و نامیده شده اند **واقفه** از جهت
ایستادن ایشان بر موسی ابن جعفر و میگویند که موسی زنده است و نخواهد مرد و اوست مهدی موعود نزد
ایشان و اما فرقهٔ چهاردهم **موسویه** نامیده شده اند بدین نام از جهت توقف و تردد کردن
ایشان در شان موسی بن جعفر گفتند ایشان که نمیدانیم که زنده است یا مرده و گفته اند که اگر صحیح باشد
امامت غیر موسی نافذ میکنند آن امامت را و امامیه پس میرانند امامت را بسوی محمد بن عسکری و اوست
امام قائم منتظر که ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل چنانچه پر شده است از ستم و اما **زراریه**
پس ایشان اصحاب زراره اند دعوی کرده اند زراریه چیزی را که دعوی کرد عماریه و گفته شده است که بدرستی
او ترک کرد سخن عماریه را و بدرستی او پرسید عبدالله بن جعفر را از چند مسئله و تعلیم نکرد او را عبدالله آن
مسائل پس گشت بسوی موسی بن جعفر پس تحقیق تشبیه داده شده اند روافض به یهودیه و گفت شعبی
محبت رافضی بعینه محبت یهود است گفته اند یهود که لایق نیست امامت مگر مردی را از اولاد حضرت

قرامطیه

داود علیه السلام و گفته اند روافض لایق نیست امامت مگر مردی را که از اولاد علی رضه ابن ابی طالب باشد
و گفته اند یهود نیست جهاد در راه خدا تا آنکه برآید کور که دجال است و فرود آید عیسی به یک سبب از آسمان
و گفته اند روافض نیست جهاد در راه خدا تا آنکه برآید امام مهدی و فریاد کند فریاد کننده از آسمان که این
مهدیست آخری زمان و تاخیر میکنند یهود نماز مغرب را تا در هم نه تابند ستاره ها و همچنین روافض
تاخیر میکنند مغرب را یهود مایل میشوند از قبله چیزی و همچنین روافض و یهود اسفار میکنند در نماز
فجر همچنین اند روافض و یهود آویزان میکنند جامههای خود را در نماز و همچنین روافض و یهود حلال
میدانند خون مسلم را و همچنین روافض و یهود نمی بندند زنان عدت و همچنین روافض عدت
خود را نگاه نمیدارند و یهود نمی بینند در سه طلاق چیزی را و همچنین روافض و یهود تحریف و تغییر کرده
توریت را و همچنین روافض تغییر کرده اند قرآن زیرا که ایشان گفته اند که قرآن تغییر و تبدیل کرده شده
است و مخالفت کرده شده است در نظم و ترتیب او و گردانیده شده است قرآن از آن ترتیب که
فرود آورده است بر آن ترتیب و خوانده شده است بر طریقها که ثابت نشده است از رسول صلی الله
علیه وسلم و بدرستی که بتحقیق کم کرده شده است از او که زیاده کرده شده است و روافض و یهود دشمنی میکنند از
جبرائیل علیه السلام و میگویند او دشمن ماست از فرشتهای و همچنین گروهی از روافض میگویند که غلط کرد جبرائیل
بوحی آوردن بر محمد صلی الله علیه وسلم بجای آنکه فرستاده شد بسوی علی رضه دروغ گفته اند هلاکت باد بایشان
تا آخر زمان و اما مرجیه پس گروهی ایشان دوازده اند که نامهای ایشان اینست جهمیه صالحیه
شمریه یونسیه یونانیه نجاریه غیلانیه شبیبیه حنفیه معاذیه
مریسیه کرامیه خراین نیست که نامیده اند مرجیه زیرا که ایشان زعم کرده اند بدرستی یکی از مکلفان
وقتیکه گفت کلمه توحید را و کرد پس از گفتن کلمه توحید همه گناهان را نمی آید در دوزخ هرگز و بدرستی ایمان
قول است بی عمل و نه جزو ایمان است و نه شرط و ایمان گفتن کلمه توحید است خالی از عمل و مردم با یکدیگر
زیادتی ندارند در ایمان و بدرستی ایمان ایشان و ایمان فرشتگان و ایمان پیغمبران یکی است نه زیاده
میشود و نه کم و نه استثنا کرده میشود در وی یعنی ان شاء الله تعالی با ایمان نتوان گفت پس کسی که اقرار کرد
بزبان و عمل نکرد او مومن است

فصل

اما جهمیه پس منسوب است به جهم بن صفوان و
بوده است که میگفت که ایمان شناختن خدا و رسول اوست صلعم و هر چیز که آمده است از پیش خدا تعالی
و بس یعنی عمل داخل نیست و زعم میکند بدرستی که قرآن کلام خدا تعالی مخلوق و حادث است و بدرستی

که حق تعالی سخن کرد موسی را و بدرستی حق سبحانه و تعالی سخن نکرد با هیچکس و دیده نمیشود و دانسته نمیشود و او را
جایی و نیست مراو را تخت نه کرسی و نه او مستوی ست بر عرش و انکار کرده میزان را و عذاب قبر او بودن
بهشت و دوزخ پیدا کرده شد اکنون و دعوی کرده اند بدرستی آن بهشت و دوزخ وقتیکه پیدا کرده میشوند
فانی می شوند و بدرستی که حقتعالی سخن نمیکند با خلق خود و نه نظر میکند بسوی ایشان بروز قیامت و نظر
نمیکنند اهل بهشت بسوی حقتعالی و نخواهند دید خدا را در بهشت و بدرستی که ایمان شناخت دل است نه اقرار
کردن زبان و انکار کرده اند همه صفات خدا را از علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و تکوین و اما
صالحیه خبر اینکه نامیده شده اند باین نام از جهت گفتن ایشان بمذهب ابی حسین صالحی و بوده است که
میگفت آن ابی حسین ایمان همین شناخت حق است نه تصدیق و کفر نادانستن حق است نه انکار و بدرستی
قول کسی که گفته است خدا سومی از آن سه است نیست کفر و اگرچه بوده است این قول که ظاهر نمیشود
مگر از کافر و بدرستی نیست عبادت مگر ایمان و اما یونسیه پس منسوبست به یونس و زعم کرده است بدرستی
ایمان همین شناخت و انکسار و فروتنی است مر خدا را و دوست داشتن خدا را و بدرستی کسیکه ترک کرده
یک خصلت را از آن خصال ایمان پس او کافر است و اما شمریه منسوبست به ابی شمر و زعم کرده اند بدرستی
ایمان همین شناختن خدا و انکسار و فروتنی و محبت است و اقرار کردن بزبان باینکه خدا یگانه است و نیست مانند او
چیزی و اینهمه مجموع ایمانست و گفت ابوشمر نمی نامم کسی را که کرد گناه کبیره فاسق است و رفلان گناه و اما
یونانیه پس منسوبست بیونان زعم کرده است بدرستی که ایمان همین شناخت و اقرار بخدا است و رسول
او و چیزیکه روایت کردن او نکند او را و اما نجاریه پس منسوب اند به حسین پسر محمد درودگر میگویند که
ایمان همین شناخت است بخدا و رسول او و فرضها که متفق علیه اند و فروتنی کردن مر خدا را و اقرار کردن
بزبان پس هر گاهیکه جاهل شد ازین امور چیزیرا که باشد دلیل و اقرار نکرد باو باشد کافر و اما غیلانیه
پس منسوبست بسوی غیلان موافق اند شمریه را در باتقدم و زعم کرده است بدرستی علم به بودن اشیا
نو پیدا شده ظاهر است احتیاج بدلیل ندارد و علم به یگانگی حق همین علم بزبان است و در حکایت
زرقان واقع است بدرستی که غیلان بوده است که میگفت اینکه ایمان همین اقرار زبانی است و همون اقرار
تصدیق است و اما شبیبیه پس ایشان اصحاب محمد بن شبیب هستند زعم کرده اند بدرستی ایمان همین
اقرار کردن است بخدا و شناخت او را بیگانگی در ذات و صفات و نفی کردن مشابهت اجسام از و
و زعم کرده محمد بدرستی ایمان بوده در ابلیس و جز اینکه کافر شده است از جهت بزرگ پنداشتن خود را اما

حنفیه پس ایشان یاران ابی حنیفه کوفی اند که نامش نعمان بن ثابت است زعم کرده اند بدرستیکه ایمان شناخت و اقرار است بخدا و رسول او و هر چیزیکه آمده است از پیش خدا تعالی بطریق اجمال چنانچه ذکر کرده است برهوتی در کتاب **شجره** و اما **معاذیه** پس منسوبست بمعاذ بوده است که میگفت که هرکه ترک کرد فرمانبرداری خدا را گفته نشود او را که فسق کرد و نه گفته شود او را فاسق بصیغه اسم فاعل که دلالت بر دوام دارد و فاسق نه دشمن خداست و نه ولی چه دوست خدا مومن است و دشمن کافر و فاسق ازین هر دو بیرون است و اما **مریسیه** پس منسوبست به بشر مریسی زعم میکنند بدرستی ایمان همین گرویدن است و گرویدن می باشد بدل و زبان و بسوی این قول بوده است که میرفت ابن راوندی و زعم کرده است نیز بدرستی سجده کردن آفتاب را کفر نیست لیکن علامت کفر است اما **کرامیه** پس منسوب است به ابی عبد الله بن کرام و زعم کرده اند بدرستی ایمان همین اقرار کردن به کلمه شهادت است بزبان نه گرویدن بدل و بدرستی منافقان بوده اند مومن در حقیقت و از قول کرامیه است استطاعت توانائی در بنده پیش از فعل است با وجودیکه استطاعت مقارن فعل است برخلاف چیزیکه گفته اند اهل سنت بدرستی آن استطاعت با فعل مقارن است و روا نیست اینکه مقدم شود آن استطاعت بر فعل و تصنیف کننده کتابهای ایشان این مردم اند ابو الحسین صالحی و ابن راوندی و محمد بن شبیب و حسین بن محمد نجار و بشری باشند و بسبب ایشان در مشرق آفتاب و کنارهای خراسان **فصل** در بیان کردن سخن معتزله و قدریه که نامی گردیده اند بجز اینکه نامیده شده اند معتزله از جهت گوشه گرفتن ایشان از حق و گفته شده است از جهت گوشه گرفتن از مسلمانان زیرا که مردم بوده اند مختلف در کسیکه کرده باشد کبیره پس گفتن بعضی از ایشان که او مومن است بجهت چیزیکه با ایشان بود از ایمان یعنی باعتبار تفسیر ایمان که معتقد ایشان بود چه عمل را داخل ایمان نمیدانستند و گفته اند بعضی آن که مرتکب کبیره کافر است چه عمل جزو ایمان میدانستند پس جدا کرد اصل سوم را که او نه مومن است و نه کافر بلکه واسطه است مسمی به فاسق و جدا شد از مسلمانان و کنج گرفت از مومنان پس گفت بستند آن کنندها کبیره مومن و نه کافر پس نامیده شدند به این سبب معتزله و گفته شده که نامیده شد ایشان را باین نام از کنج گرفتن ایشان از مجلس حسن بصری پس گذر کرد حسن بر ایشان و گفت ایشان معتزله اند پس لقب کرده شد باین نام و ایشان پیروی میکنند عمرو ابن عبید را و هرگاه که خشم آمد حسن بصری را بر عمرو و عتاب کرده شد حسن بصری را و خشم کردن پس گفت امام حسن بصری آیا عتاب میکنید مرا در حق مردیکه دیده ام او را که سجده میکند آفتاب را غیر از خدا در خواب و نامیده شد ایشان را نیز

ایں در غنیۃ الطالبین ... لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ

قدریه از جهت رد کردن ایشان قضای خدای تعالی و قدر او را در گناهان بنده ها و آوردن ایشان آن
معاصی را بذات خود بی دخل قدرت حق و مذهب این سه گروه یکی است یعنی معتزله و جهمیه و قدریه
در نفی صفات زایده بر ذات و تحقیق ذکر کردم بعضی مذهبهای ایشان را در عقائد و تصنیف کننده
های کتابهای ایشان این کسانند ابو الهذیل و جعفر بن حرب الخیاط و الکعبی ابو الهاشم و
عبد الله البصری و عبد الجبار بن احمد الهمدانی و اکثر جای بودن مذهب ایشان عسکر و اهواز و جهرم
اند و این معتزله شش فرقه اند هذلیه نظامیه معمریه جبائیه کعبیه و
هشمیه و احکام که جمع شده اند بر گروههای معتزله نفی صفات زایده است همه پس نفی کرده
اند اینکه باشد مراد را علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و همچنین نفی کرده اند صفاتی که ثابت کرده شده
اند بشرع از استوای که مذکور شد در آیت الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى و نزولی که در احادیث واقع
شده که حق تعالی که فرود می آید در آخر پاس شب پس میگوید هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرُ لَهُ الی آخر الحدیث
و اتفاق کرده اند نیز بر اینکه کلام خدا حادث است مرکب از صوت و حرف و ارادت خدا نیز محدث است
و بدرستی که حق تعالی متکلم است بکلامیکه پیدا کرده است او را در غیر خود و اراده میکند ممکنات را باراده
که نیست در هیچ محل و بدرستی که حق تعالی میخواهد از بنده ها خلاف چیزیکه دانسته است از وی چنانچه ایمان کافر
و طاعت فاسق و میخواهد از بنده های خود چیزیکه نخواهد شد ایمان کافر و طاعت فاسق و بدرستی که حق تعالی
قدرت ندارد بر مقدورات غیر خود بلکه محال است این کار و بدرستی که حق تعالی پیدا نکرده است افعال
بنده های خود بلکه پیدا کننده افعال خویش ایشان اند نه پروردگار ایشان و بدرستی که اگر چیزی که بخورد آدمی
روزی کرده است او را حق تعالی وقتیکه میباشد حرام و بغیر اینکه روزی میدهد او را حق تعالی حلال است
نه حرام و بدرستی که آدمی کشته میشود بی اجل خود و کشنده می برد اجل مقتول را پیش از وقت موت او و
بدرستی کسیکه کرد گناه کبیره از مسلمانان اگرچه او کافر نمیشود لیکن بدرستی آنکس می برآید با آن گناه کبیره از ایمان
خود و گذاشته شود او را در آتش همیشه و باطل میشود جمیع نیکیهای او و باطل کرده اند شفاعت پیغمبر از برای
اهل کبایر و بیشتر ایشان نفی میکنند عذاب گور و ترازو را و روا داشته اند برآمدن بر بادشاه و ترک کردن
فرمان برداری او را و انکار کرده اند نفع رفتن مرده بدعای زنده و صدقه دادن از وی و رسیدن ثواب آن
دعا و صدقه بسوی آمرزده و زعم کرده اند نیز بدرستی خدای تعالی سخن نمیکند به آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد رسول و نه جبرائیل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه بردارنده های عرش و نظر نمیکند بسوی ایشان

یعنی خروج بر بادشاه ۱۲۰۵

چنانچه سخن میکنند با شیطان و جهودان و ترسایان واما احکام که جدا شده اند هر گروه بآن احکام اما
هذلیه پس تحقیق جدا شده است پیر ایشان ابو هذیل بانکه بدرستی خدا تعالی را علم و قدرت و سمع و بصر
است و بدرستی که کلام خدا پاره او پیدا کرده شده است و پاره او قدیم است غیر مخلوق و آن قول خدا تعالی
لفظ کن است که واسطه است در مخلوق تمام وگفته است که بدرستی حق تعالی نیست مخالف مر خلق
خود را و بدرستی مقدورات حق تعالی را نهایت است و پس باقی خواهند ماند اهل جنت که حرکت ندارند ایشان و الله تعالی قادر نیست بر
حرکت دادن اهل بهشت و ایشان نیز قادر نیستند بران حرکت در واداشته اند اینکه باشند مرده و معدوم
و عاجز بکنند کارها و انکار کرد اینکه باشد حق تعالی همیشه شنوا واما نظامیه بوده است پیر ایشان
نظام میگوید بدرستی جمادات میکنند بوجب گردانیدن ایشان پیدایش چیزی را بوده است که نفی میکرد
هم اعراض را مگر حرکت که پیدا میشود از اعتماد که عبارت است از کیفیتی که مقتضی است از برای میل جسم
بیک جهت از جهات سته میگفت بدرستی انسان همین روح است و بدرستی هیچ یکی ندیده پیغمبر را و جز اینکه
دید ظرف پیغمبر را یعنی تن او که ظرف روح بود و پاره کرد اجماع را چه اجماع امت را حجت نمیدانند و گفت کسی که
ترک کرد نماز را ... دانسته پس نیست باز گزاردن بر او بلکه در حق او اثم است و لیس و بوده است که نفی میکرد اجماع
را و روا است اتفاق کردن امت بر باطل و میگوید بدرستی ایمان مانند کفر و طاعت است همچو معصیت
و فعل پیغمبر همچو فعل شیطان است و بدرستی خصلت عمر رض و علی رض همچو خصلت حجاج است و جز اینکه
لازم گرفت خود قیامت را زیرا که او بوده است که میگفت که زنده ها همه یک جنس اند و اتحاد جنسی
مستلزم اتحاد آثار است و این هر دو سخن باطل است و زعم کرده است بدرستی نیست قرآن عاجز کننده
خلق از آوردن مثل او از جهت نظم و ترتیب بدیع خود و بدرستی خدا تعالی نیست قادر بر سوختن طفل
اگرچه باشد بر کناره دوزخ و نه قادر است بر انداختن طفل در دوزخ چه قبایح پیش او مقدور حق نیست
و عذاب بی سابقه معصیتی قبیح میدانند و بوده است که میگفت بدرستی جسم میتوان تقسیم کرد تا بحدیکه نهایت
ندارد و بوده است که میگفت بدرستی که مار و کژدم و خنافس در بهشت اند و همچنین سگ و خوک در بهشت
اند اما معمریه پس بوده است پیر ایشان معمر میگوید بقول اهل طبایع نسبت بطبایع میکند و
میگذارد آنها و زعم کرده است بدرستی که حق تعالی نه پیدا کرده است رنگ را و طعم را و نه بوی را و نه
موت را و نه حیات را و بدرستی اینها فعل جسم اند بسبب طبیعت او که مقتضی این آثار است و بوده است
میگفت بدرستی که قرآن فعل اجسام است چه مرکب از حرف و صوت است و حرف و صوت از جسم پیدا میشود

ع یعنی بعضی [illegible]

ف چه شنیدن بی سمع محال است و مسموع حادث و جواب این است که تعلق سمع حادث است نه صفت سمع ۱۲

دیست فعل خدا تعالی و انکار کرد که حق تعالی زین است اما جبائیه پس بوده است ابو علی الجبائی پاره
کرد اجماع امت را وجدا شده است از اجماع در چیزها بعضی از آن چیزها و بوده است که میگفت
بدرستی که بنده ها خالق اند افعال خود را پیش رفته است بسوی این قول هیچ یکی و بوده است که میگفت
بدرستی که خدا تعالی آبستن کرد زنان جهانیان را باینکه پیدا کرد حمل را در ایشان و بوده است که می گفت
بدرستی خدا تعالی فرمان بردار بنده های خویش است وقتیکه بکند چیزی که خواسته اند بنده ها و گفت بدرستیکه
کسیکه سوگند خورد اینکه بدهد وام دار خود را حق او فردا و استثنا کرد بقول خود ان شاء الله تعالی سود میکند او را
استثنا در وعده پس وقتیکه ندهد فردا حقش حانث شود و کفارت لازم شود و بوده است که میگفت کسیکه
دزدید نه درم را باشد فاسق و اگر کم باشد یک دانه از آن نه درم فاسق نمیشود و اما هشمیه پس منسوب
بابی هاشم بن الجبائی و بوده است ابو هاشم که روا میداشت اینکه باشد مکلف قادر و آن مکلف نباشد
فاعل و نه تارک فعل پس عذاب کند او را خدا تعالی بر فعل و بوده است که میگفت کسیکه توبه کرد از همه گناهان
درست نیست توبه آن در آن گناهان که از وی توبه کرده است و اما کعبیه پس منسوب بابی قاسم
کعبی و بوده است مذهب او مذهب معتزله بغداد و پس انکار کرد اینکه باشد حق تعالی شنوا و بینا و اینکه صفت
اراده داشته باشد حقیقت و بدرستی اراده حق تعالی فعل بنده را همین فرمودن است او را بآن کار پس لاج
بامر است و ارادت حق تعالی فعل خود را همین دانستن او و نه بودن مکره و مجبر کرده شده و فعل و نه بسهو
کننده و در و زعم کرده است بدرستی عالم همه پر است و جای خالی از شاغل نیست و بدرستی حرکت کننده
و جز اینکه همین صفحه نخستین از اجسام است نه اجزا که درون اجسام اند چرا که آنها در مقام خود اند همان
هیئت و وضع بی تبدیل و تغییر آنچه تغیر و تبدیل واقع میشود در همین اجزا صفحه اول و بدرستی اگر آدم چرب
کرد خود را بروغن و در رفت نباشد او متحرک بلکه همان روغن که بظاهر او چسپیده است و بوده است که می
گفت بدرستی که قرآن نو پیدا شده است و نمی گفت که مخلوق است از جهت رعایت ظاهر لفظ حدیث

فصل در بیان مشبهه و ایشان سه فرقه اند **الهشامیه** و **المقاتلیه** و **الواصمیه** و جز یکه
اتفاق کرده اند برو فرقهای ثلاثه اینست بدرستی حق تعالی جسم است و بدرستیکه رؤیت این که ادراک کرده
شود موجود را اگر جسم نیست هر چه جسم نیست موجود نیست و آنکه اینکه غالب است در آنها تشبیه گروه های روافض
و کرامیه اند و کسیکه جمع و تصنیف کرد کتابهای ایشان را هشام است و مراد از کتابت در اثبات جسم
حق تعالی اما **هشامیه** پس منسوب اند بسوی هشام بن حکم پس زعم کرده اند بدرستی حق تعالی جسم است و از آن

وپهن وسطبر نوری درخشنده اندازه است از اندازها یعنی محدود است همچو پرچه نقره که صاف باشد حرکت
و آرام دارد و می ایستد و می نشیند و حکایت کرده شده است از آن هشام بدرستی که گفت بهترین
قدها است که باشد هفت وجب است و گفته شده است او را که پروردگار تو بزرگ است یا کوه احد پس
گفت که پروردگار من بزرگ است و اما **مقاتلیه** پس منسوبست بمقاتل بن سلیمان حکایت کرده
شده است از و بدرستی که او گفت حقتعالی را جسم و تن است بر صورت آدمی گوشت و خون است و مر او را
اعضا است از سر و زبان و گردن و بدرستی و همه این اعضا مشابهت نیست چیزهای دیگر را و چیزهای
دیگر مشابه او هستند یعنی در اطلاق جسم اعضا اگرچه شراکت دارند اما در حقیقت مخالف اند

فصل

دربیان سخن کردن **جهمیه** که یگانه است جهم بن صفوان باینکه بدرستی که انسان خبر این است
که نسبت کرده میشود بسوی او چیزیکه ظاهر میشود از و بطریق مجاز باینکه محل و مظهر اوست نه برسبیل حقیقت که
فاعل و موجد او باشد چنانچه گفته میشود دراز شد خرما و رسید میوه چه طول و رسیدن فعل خدا و ثمره نسبت
بمحل و مظهر است و بوده است ابامی آورد از ینکه بگویند بدرستی حق تعالی شی است و میگویند نوپیدا بودن
علم خدا و منع میکرد از گفتن اینکه بدرستی حق تعالی بوده است دانا بچیزها پیش از وجود آنها و میگفت بدرستی
که بهشت و دوزخ هر دو فنا خواهند شد و نفی میکرد صفات زایده بر ذات و بوده است مذهب جهم در
ترمذ و آن شهریست و گفته شده است که در مرو و مر او راست تصنیف در نفی صفات و کشت آن جهم را
مسلم بن احوز المازنی و اما **ضراریه** پس منسوب است بضرار و بوده است ضرار که میگفت بدرستیکه
اجسام عرضها اند جمع شده و روا داشت اینکه انتقال کند اعراض باجسام و بدرستیکه استطاعت و قدرت
بعض از آن مستطیع و قادر است و آن استطاعت قبل از فعل است و منکر شده قرات ابن مسعود و ابی بن
کعب را و اما **نجاریه** پس منسوبست بحسین بن محمد نجار بوده است که اثبات میکرد فعل فاعلان بر
طریق حقیقت مر خدا و بنده را و بوده است که میگفت به نفی صفات و گفت بقول معتزله در نفی
صفات مگر در اراده پس بدرستی او ثابت کرده است که قدیم اراده کننده است مر نفس خود را و بوده است
که میگفت باینکه قرآن مخلوقست و بوده است که میگفت بدرستی حق تعالی مرید است باین معنی که بدرستیکه
نیست مجبور کرده شده بر او و بدرستی حقتعالی متکلم است باین معنی که نیست عاجز از کلام و بدرستی او همیشه
بوده است بخشش کننده باینکه بخل ندارد و نه که چو صفت زاید بر ذات باشد و مذهب او موافق
مذهب ابن عون و ابی یوسف الرازی است و اکثر مذهب او در کاشان است و اما **کلابیه**

پس منسوبست بعبد الله بن کلاب بوده است که میگفت صفتهای حق تعالی نه قدیم است و نه محدث و
بوده است که میگفت نمیگویم صفت های حقتعالی عین اوست و نمیگویم غیر اوست و بدرستی معنی استوا
نفی کجی است در قول حق تعالی که رحمن بر عرش برابر است یعنی کجی و انحراف ندارد و این میخواهد که
حصول او بر عرش باشد تا تمکن لازم آید و بدرستی حق تعالی همیشه بوده است بر آن عرش از پیش و
حالانکه نیست جای خدا را و نفی کرد اینکه باشد مر قرآن را حرف **فصل** در بیان سخن سالمیه
و این فرقه منسوب است با بن سالم از قول ایشان است بدرستی که حق تعالی دیده میشود در قیامت
بصورت آدمی از امت محمد صلی الله علیه و سلم و بدرستی حق تعالی ظاهر خواهد شد همه خلق را در روز قیامت
از جن و آدمی و فرشتها و حیوانات همه هر یک را در معنی او و در کتاب خدا دروغ کردن این فرقه است
و آن قول عز و جل است که نیست مانند او چیزی و او شنوا و بینا است و از مقوله ایشان است مر خدا
را رازیست که اگر ظاهر کند او را باطل کند تدبیر عالم و مر پیغمبر را رازیست که اگر ظاهر کند او را باطل شود
پیغمبری و علما را رازیست که اگر ظاهر کنند او را باطل شود علم او و این سخن ایشان فاسد است زیرا که
حق تعالی دانای عواقب امور است و تدبیر او بر استواری و حکمت است و راه نمی یابد بسوی تدبیر او
بطلان و فساد و چیزیکه ذکر کرده اند این گروه میرساند بسوی باطل کردن حکمت خدا تعالی و این کفر
است و از قول ایشان است بدرستی که کفار خواهند دید حقتعالی را در آخرت و حساب کند ایشان را و از
قول ایشانست که بدرستی شیطان سجده کرد آدم را در بار دوم و در قرآنست دروغ کردن ایشان و آن قول
خدا تعالی است که نیست إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و نیز قول خدای
تعالی است إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و از قول ایشانست بدرستی شیطان در آمده
است در بهشت و در قرآنست چیزیکه دروغ گو میکند ایشان را و آن قول خداست که ترجمه اینست بر آ از
بهشت ای شیطان پس بدرستی که رانده شدی و از قول ایشانست بدرستی جبرئیل علیه السلام بوده است
که می آید بسوی پیغمبر ص و دور میشود از جای خود و از قول ایشانست که حق تعالی هر گاه سخن کرد با موسی
شگفت آورد موسی نفس او پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی موسی که ای موسی شگفت آورد ترا نفس تو دراز
بکن دو چشم خود را پس دراز کرد موسی دو چشم خود را پس نظر کرد پس ناگاه پیش نظر او صد طور است و بر هر طوری موسی
این قول باطل است نزد اهل نقل و اصحاب حدیث پس این حدیث باطل است و تحقیق ترسانید پیغمبر علیه
السلام کسی را که دروغ گوید بر پیغمبر پس که دروغ گوید بر من دانسته پس بگو که طلب کند جای خود را در آتش

دوزخ و از قول ایشانست بدرستی حق تعالی میخواهد از بندها طاعتها را و میخواهد از ایشان گناهان را
و بدرستی حق تعالی خواسته است آن معاصی را با ایشان نه از ایشان و این سخن باطل ست زیراکه حق
تعالی گفته است و کسیکه خواسته است حق تعالی فتنه او را پس نیستی تو مالک مر او را چیزی مراد میدارد
از فتنه کفر را و گفت خدا تعالی و اگر میخواست پروردگار تو نمی کردند ایشان کفر را و اگر میخواست خدای
تعالی جنگ نمیکردند ایشان و از قول ایشان است بدرستی پیغمبر علیه السلام بوده است حافظ قرآن پیش از
پیغمبری و پیش ازین که آمده آنرا جبرئیل و در قرآن ست تکذیب ایشان و آن قول خدا تعالی است نه
بودی تو دانند که چه چیز است کتاب و نه بودی تو دهنده ایمان را بقول خدا تعالی و نبودی تو که این میخوانده
باشی پیش از نبوت کتاب را و نبودی خط نوشته باشی بدست راست خود و از قول ایشانست بدرستی
حق تعالی میخواند بر زبان هر خواننده و بدرستی ایشان وقتیکه بشنوند قرآن را از خواننده پس چیز
آنچه بشنوند او را از حق تعالی و این سخن است که میرساند بسوی فرود آمدن خدا تعالی بر بنده پناه میخواهم
بخدا ازین و میرساند بسوی اینکه خدا تعالی بدرستی آواز میکند و غلط میکند و این کفر ست و از قول
ایشان است بدرستی خدا تعالی هر جای است و نیست فرق میان عرش و غیر عرش از جاها و در قرآن
مذکور ست تکذیب ایشان و فرمود خدا تعالی که رحمان بر عرش مستوی است و گفته نمیشود که بر زمین
مستوی دارد و گفته نمیشود که مستوی دارد بر شکم های اسپان ها و بر کوه ها و غیر این از جاها و این است
نهایت آنچه دانسته است باعتقاد و اصول دین بطریق اشارت و کوتاهی و جز اینکه اشارت نکردم
بسوی باطل کردن هر مذهبی از مذهبهای این گروه های گمراه از جهت ترسیدن از دراز شدن کتاب
و جز اینکه آوردم من بیان سخنهای ایشان از دلایل از جهت گریختن از نهها پناه و بدهد خدا تعالی مرا و شما را از بدی
این مذهب ها و از بدی اهل ایشان و بمیراند حق تعالی ما یان را بر کتاب خود بر طریقه مصطفی صلی الله
علیه وسلم و در گروهی که نجات یابنده ست برحمت او فقط | هکذا فی غنیة الطالبین

الحمد لله که ذکر هفتاد و دو ملت مع فضیلت صحابه کبار
از دست بنده امام الدین ساکن خنڈیالین باغ والقاب
تحریر در آمد ۱۹ ذی الحجه سنه ۱۲ هجری علیه السلام

حاشیه متعلقه صفحه ۸۵ سطر ۱ قوله حنفیه که ایشان یاران ابی حنیفه کوفی اند الخ آنچه شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره در غنیه در صفحه ۲۲۸ حنفیه را از زمرهٔ مرجیه شمرده مراد او ازان آنست که از یاران ابی حنیفه کسانیکه این اعتقاد دارند مرجیه اند که ان الواحد من المکلفین اذا قال لا اله الا الله محمد رسول الله وفعل بعد ذلک سایر المعاصی لم یدخل النار اصلا والایمان قول بلا عمل والایمان قول مجرد الخ یعنی بدرستیکه یکی از مکلفان وقتیکه گفت کلمهٔ توحید را و کرد پس از گفتن کلمهٔ توحید همه گناهان را او داخل نمیشود در دوزخ هرگز و ایمان قول است فقط بلا عمل یعنی عمل جزو ایمان نیست و ایمان گفتن کلمهٔ شهادت است خالی آه حالانکه این همه مخالف عقاید حنفیه است آری از یاران ابوحنیفه کسانیکه بدین عقیده باشند مرجیه اند اما فی زماننا احدی از حنفیه بدین عقیده بنظر نیامده فافهم وبالله التوفیق
فقیر المعفی عنه

تمت

تاریخ طبع کتاب هذا از فقیر الله عفی الله عنه ولوالدیه و لاستاذه مهتمم کتاب هذا

فاضل و هر عارف بالله	صوفی صاف شاه ضیاء الله	دیده اش پر ضیا چرا نبود
دیده بیت رسول و بیت الله	کرد تصنیف این کتاب شریف	شد ضیا بخش قلب اهل الله
است مذکور اندرین نسخه	نسب از آدم صفی الله	تا به اولاد فخر هر دو جهان
احمد مجتبی رسول ۱۲ الله	چار ده مشرب است با تفصیل	هر یک است زان ره سبیل الله
پس از آنست بیان هر ملت	کز هفتاد و سه ز خلق الله	تا بکی وصف این رساله کنم
سے حبل المتین حبل الله	بمقالات من ملک گویند	مرحبا مرحبا جزاک الله
از کمالات این کتاب سروش	قال لی ان لا نظیر لها	از سر طبع سال گفت فقیر
تم بالخیر ۱۲۹۳ او سلت بها	سنه ۱۲۹۳	اشتهار واجب الاظهار

واضح ہو کہ اس کتاب کی رجسٹری ہو گئی اور حضرت مصنف مدظلہ نے اسکے چھاپنے کی اجازت ہمکو دی لہذا کوئی صاحب بلا اجازت مصنف عم فیضہ کی نہ چھاپے بعوض نفع کے نقصان نہ اوٹھاویں وما علینا الا البلاغ
اللهم اغفر لکاتبها ولمن سعی فیها انک انت الغفور الرحیم کاتب الحروف محمد امام الدین بفرمایش رئیس ذی لیاقت منشی محمد سلطان بیا سلمه الحمد لله رب العلمین والعاقبة للمتقین وصلی الله تعالی علی رسوله محمد وآله اجمعین

کتاب هذا در شهر لاهور بازار کشمیری بدوکان تاجران ناچیز فقیر عبدالقادر و عبدالعزیز ساکنان لاهور موجود است هر کس که خواهد از انجا خرید نماید